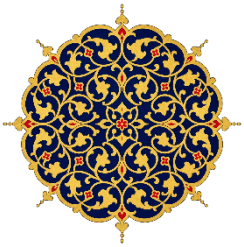
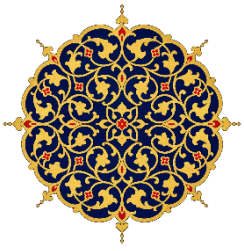
چشم‌انداز

شماره ۴ | تابستان ۱۴۰۵

جنگ علیه ایران:
آزمون حقوق، اخلاق و نظم بین‌المللی









چشم‌انداز | جنگ علیه ایران: آزمون حقوق، اخلاق و نظم بین‌المللی

صاحب امتیاز: **مؤسسه مطالعات معاصر ملل (ایران–یوریکا)**

سردبیر: **بهزاد احمدی**

مدیر داخلی و ناظر علمی: **عزیزالله حاتم زاده**

نظارت و تدوین، صفحه‌آرایی و طراحی جلد: **مجتبی خانی پور**

شمارگان: ۱۰۰

آدرس مؤسسه مطالعات معاصر ملل (ایران–یوریکا): تهران، میدان هروی، انتهای خیابان وفامنش، بالاتر از میدان حسین آباد، کوچه شهید عیسی بیگی، پلاک ۷ طبقه دوم، واحد ۳

شماره تماس: ۰۲۱۲۲۹۸۴۹۸۵

ایمیل: **Public.relations@eurica.ir**

چاپ: تابستان ۱۴۰۵

شناسه مجله: ۱–۱۴۰۵



دکتر محمد رضا حاجی کریم جباری

سفیر سابق ایران در سوئیس



دکتر محمود رضا گلشن پژوه

کارشناس و پژوهشگر حوزه حقوق بشر



دکتر علی اسمعیلی اردکانی

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی



دکتر علی نعمت پور

عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان- دانشگاه تهران



دکتر علی راست‌بین

(رئیس آکادمی ژئوپلیتیک پاریس)

فهرست مطالب:

مقدمه..... ۶

سخن سردبیر..... ۷

بررسی عملکرد سازمان‌های بین‌المللی در جنگ آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران..... ۱۰

محمدرضا حاجی کریم جباری

نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران: مصادیق و آمارها..... ۲۴

محمودرضا گلشن پژوه

تجاوز نظامی به ایران و آینده نظم هنجارمحور..... ۳۵

علی اسمعیلی اردکانی

از فشار حداکثری تا جنگ ۲۰۲۶: شبکه‌های سیاسی و ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخشی به سیاست تقابلی آمریکا علیه ایران..... ۴۷

علی نعمت پور

اصول اخلاقی حاکم بر جنگ پس از حمله آمریکا و اسرائیل به ایران..... ۵۶

گفت‌وگو با دکتر علی راست‌بین (رئیس آکادمی ژئوپلیتیک پاریس)

مقدمه

ایران و غرب همواره در طول تاریخ با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند؛ اگرچه اشکال و ماهیت این رابطه ترکیبی از جنگ، منازعه، رقابت و همکاری بوده است اما دو طرف تقریباً هیچ‌گاه نسبت به هم بی‌نیاز یا بی‌تفاوت نبوده‌اند. بنابراین، گفت‌وگو و تعامل همواره یک ضرورت و نیاز دائمی در روابط دو طرف بوده است. در دهه‌های گذشته، ایران و غرب در مورد موضوعات گوناگون مواضع و سیاست‌های متفاوت و گاهی متضادی داشته‌اند. در چنین فضایی، به هر میزان که از سطح گفت‌وگو و تعامل آن‌ها کاسته شده، بر حجم سوءتفاهمات و ادراکات غلط دو طرف از یکدیگر افزوده شده است. به‌ویژه که بازیگران و جریانات مختلفی برای قطع گفت‌وگو و تعامل بین دو طرف و جهت‌دهی به ادراک آن‌ها از یکدیگر فعالیت می‌کنند. حتی اگر سیاست‌ها و مواضع دو طرف کاملاً با یکدیگر متفاوت و متضاد باشد، لزوم گفت‌وگو و تبادل‌نظر بین آن‌ها انکارناپذیر است. در فضای کنونی که دیپلماسی رسمی و دولتی و گفت‌وگوی مقامات سیاسی با چالش‌ها و ملاحظات مختلفی همراه است، نهادهای علمی و دانشگاهی و مراکز فکری و اندیشکده‌ای می‌توانند نقشی حیاتی در حفظ کانال‌های گفت‌وگو و تعامل بین دو طرف ایفا کنند.

مؤسسه مطالعات معاصر ملل (ایران–یوریکا) به‌عنوان یک اندیشکده مستقل که بیش از ۱۰ سال است در حوزه مطالعات تخصصی آمریکا و اروپا در ایران فعالیت می‌کند، یکی از رسالت‌های مهم خود را در این راستا تعریف کرده است تا علاوه بر ارتقا شناخت کارشناسان و سیاست‌گذاران ایرانی از آمریکا و اروپا، بستری برای گفت‌وگو و تعامل با مراکز فکری و اندیشکده‌ای در اروپا و آمریکا فراهم سازد تا از این طریق به ادراک دقیق و واقع‌بینانه آن‌ها از سیاست‌های جمهوری اسلامی کمک نماید. در این راستا، مؤسسه در سال‌های گذشته اقدام به دعوت از کارشناسان اروپایی و آمریکایی به ایران در قالب‌های مختلف و برگزاری سمینارهای مشترک با اندیشکده‌های اروپایی و آمریکایی نموده است. مجله چشم‌انداز (Perspectives) تلاش می‌کند تا با استفاده از نظرات و دیدگاه‌های مقامات و تحلیلگران سیاسی ایرانی، تصویر روشنی از ادراک و سیاست‌های ایران از موضوعات مختلف به تحلیلگران و سیاست‌گذاران غربی ارائه دهد. این مجله که محتوای آن عمدتاً شامل مقالات و مصاحبه‌هایی از دیپلمات‌های سابق یا فعلی، اساتید دانشگاه و تحلیلگران ایرانی است، تصویری واقعی و بدون تحریف از ایران و سیاست‌های آن برای غرب ارائه می‌دهد تا ضمن بهبود ادراک آن‌ها و واقعی‌سازی تصویر جمهوری اسلامی ایران، بستری برای گفت‌وگو و تبادل‌نظر فراهم سازد. اگرچه محتوای مطالب و اظهارات درج شده در مجله صرفاً دیدگاه شخصی اشخاص بوده و به هیچ عنوان موضع رسمی جمهوری اسلامی ایران نیست اما دریچه‌ای برای فهم بهتر منطق سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تصمیمات و سیاست‌های آن برای مخاطب غربی فراهم می‌نماید.

سخن سردبیر

شماره چهارم مجله چشم‌انداز به جنگ آمریکا و رژیم اسرائیل علیه ایران و پیامدهای آن برای حقوق بین‌الملل، نهادهای جهانی، اخلاق جنگ و آینده نظم بین‌المللی اختصاص دارد. نقطه عزیمت این مجموعه آن است که جنگ را نمی‌توان صرفاً در حملات نظامی، واکنش‌های متقابل و نتایج میدانی آن خلاصه کرد. جنگ پیش از آغاز در میدان، در عرصه سیاست، رسانه و تولید روایت مشروعیت می‌یابد و پس از پایان عملیات نیز آثار آن در زندگی شهروندان، ظرفیت‌های توسعه‌ای کشورها، اعتبار نهادهای بین‌المللی و برداشت دولت‌ها از امکان اتکا به قواعد مشترک باقی می‌ماند. از این منظر، جنگ علیه ایران هم یک بحران امنیتی و انسانی و هم آزمونی برای اعتبار نظمی است که خود را مبتنی بر قواعد، حاکمیت دولت‌ها و حمایت از غیرنظامیان معرفی می‌کند.

پرسش مشترک مطالب این شماره آن است که قواعد و نهادهای بین‌المللی در برابر قدرت تا چه اندازه از استقلال، اعتبار و توان بازدارندگی برخوردارند. ممنوعیت توسل به زور، احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌ها، حفاظت از غیرنظامیان و ضرورت حل مسالمت‌آمیز اختلافات از اصول شناخته‌شده نظام بین‌المللی‌اند. بااین‌حال، ارزش واقعی این اصول نه در تکرار آن‌ها در اسناد و بیانیه‌ها، بلکه در اجرای برابر آن‌ها درباره متحدان، رقبا و دشمنان آشکار می‌شود. هنگامی که تفسیر و اجرای قواعد تابع جایگاه سیاسی طرف‌های درگیر شود، مسئله فقط نقض یک قاعده در یک پرونده خاص نیست، بلکه اعتماد به بی‌طرفی کل نظم آسیب می‌بیند.

مقاله نخست با عنوان «بررسی عملکرد سازمان‌های بین‌المللی در جنگ آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران» عملکرد سازمان ملل متحد، شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را بررسی می‌کند. نویسنده نشان می‌دهد که محدودیت این نهادها صرفاً از ضعف اجرایی ناشی نمی‌شود، بلکه با ساختار قدرت در نظام بین‌المللی، امتیاز حق وتو، سیاسی‌شدن تصمیم‌گیری‌ها و پیوند میان گزارش‌های فنی و اهداف سیاسی ارتباط دارد. این مقاله ما را با پرسشی بنیادین روبه‌رو می‌سازد: اگر نهادهای مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در لحظه بحران قادر به اجرای بی‌طرفانه مأموریت خود نباشند، دولت‌ها چرا باید امنیت خود را به این نهادها واگذار کنند؟ ادامه چنین وضعیتی می‌تواند دولت‌ها را به سوی اتکای بیشتر بر بازدارندگی نظامی و ترتیبات امنیتی خارج از ساختارهای موجود سوق دهد.

مقاله دوم با عنوان «نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران: مصادیق و آمارها» مسئله را از سطح نهادها به سطح انسان و

جامعه منتقل می‌کند. اصول تفکیک، تناسب، احتیاط و ضرورت نظامی برای آن تدوین شده‌اند که حتی در شرایط جنگ نیز حدودی برای اعمال خشونت باقی بماند. بررسی حملات به مناطق مسکونی، مراکز درمانی و آموزشی، زیرساخت‌های انرژی، مراکز علمی و فرهنگی و محیط زیست نشان می‌دهد که هزینه جنگ را نمی‌توان تنها با شمار تلفات مستقیم سنجید. تخریب بیمارستان، مدرسه، دانشگاه، شبکه انرژی و زیرساخت ارتباطی، هم‌زمان سلامت، آموزش، امنیت اجتماعی، توسعه اقتصادی و آینده یک جامعه را متأثر می‌کند. اهمیت این مقاله در ثبت و طبقه‌بندی همین آثار و پیوند دادن آن‌ها با الزامات حقوق بین‌الملل بشردوستانه است.

مقاله «حمله به ایران و آینده نظم هنجارمحور» از سطح یک منازعه مشخص فراتر می‌رود و جنگ را در متن بحران مشروعیت نظم بین‌المللی بررسی می‌کند. استدلال اصلی مقاله آن است که مشکل کنونی فقط اختلاف دولت‌ها بر سر تفسیر برخی قواعد نیست، بلکه تردید فزاینده درباره بی‌طرفی سازوکارهای اجرای قواعد است. نظم‌های بین‌المللی فقط با قدرت مادی و استمرار سازمان‌ها پابرجا نمی‌مانند، بلکه به اعتماد دولت‌ها به عمومی و غیرگزینشی بودن قواعد نیاز دارند. هنگامی که فاصله میان اصول اعلامی و رفتار عملی افزایش یابد، نهادها ممکن است از نظر اداری به فعالیت خود ادامه دهند، اما اقتدار هنجاری و توان اقناعی آن‌ها تضعیف می‌شود. چنین روندی می‌تواند مطالبات قدرت‌های نوظهور و کشورهای جنوب جهانی برای اصلاح ساختارهای حکمرانی جهانی و ایجاد ترتیبات مکمل یا جایگزین را تقویت کند.

مقاله چهارم با عنوان «از فشار حداکثری تا جنگ ۲۰۲۶: شبکه‌های سیاسی و ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخشی به سیاست تقابلی آمریکا علیه ایران» توجه را به سیاست داخلی آمریکا معطوف می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد که جنگ فقط محصول محاسبات نظامی و امنیتی نیست. تصمیم به استفاده از زور در محیطی سیاسی شکل می‌گیرد که در آن رسانه‌ها، اندیشکده‌ها، گروه‌های حامی اسرائیل، رهبران مسیحیان انجیلی و نیروهای حزبی در تعریف تهدید و تعیین حدود امر قابل قبول نقش دارند. این بازیگران به‌تنهایی سیاست خارجی آمریکا را تعیین نمی‌کنند، اما می‌توانند سیاست فشار را مشروع و دفاع از دیپلماسی را پرهزینه کنند. جنگ پیش از تحقق در میدان، باید در افکار عمومی و فضای سیاسی قابل توجیه شود. شناخت این فرایند برای فهم تداوم سیاست تقابلی آمریکا علیه ایران و محدودیت‌های دیپلماسی ضروری است.

گفت‌وگوی پایانی این شماره با عنوان «اصول اخلاقی حاکم بر جنگ پس از حمله آمریکا و اسرائیل به ایران» ابعاد حقوقی و اخلاقی جنگ را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. در این گفت‌وگو، میان مشروعیت آغاز جنگ و قواعد حاکم بر نحوه هدایت عملیات نظامی تفکیک می‌شود و اصول انسانیت، تفکیک، تناسب، احتیاط، ضرورت نظامی و ممنوعیت مجازات جمعی مورد توجه

قرار می‌گیرند. اهمیت این بحث در تأکید بر جهان‌شمولی قواعد است. دفاع از حقوق غیرنظامیان زمانی اعتبار دارد که بدون توجه به هویت مهاجم و قربانی اجرا شود. حقوق بشردوستانه نه فقط مهاجمان، بلکه همه طرف‌های مخاصمه را ملزم می‌کند و هیچ ادعای سیاسی یا امنیتی نمی‌تواند حمله بی‌تمایز یا نامتناسب به غیرنظامیان را توجیه کند.

برآیند این مجموعه، تصویری چندلایه از جنگ و پیامدهای آن ارائه می‌دهد. ایران نه‌فقط با حمله نظامی، بلکه با زنجیره‌ای از تحریم، تهدید، امنیتی‌سازی، جنگ روایی و محدودسازی ظرفیت‌های اقتصادی و فناورانه مواجه بوده است. این ابزارها در عمل از یکدیگر جدا نیستند. تحریم می‌تواند ظرفیت تاب‌آوری در برابر جنگ را کاهش دهد، تخریب زیرساخت‌ها آثار فشار اقتصادی را تشدید کند و روایت‌سازی سیاسی نیز استفاده از این ابزارها را مشروع جلوه دهد. ازاین‌رو، تحلیل جنگ بدون توجه به فرایندی که پیش از آن شکل گرفته و پیامدهایی که پس از آن باقی می‌ماند، تصویری ناقص ارائه خواهد داد.

بااین‌حال، هدف این شماره صرفاً طرح روایت قربانی‌بودن ایران یا نقد رفتار چند دولت و نهاد نیست. مسئله اساسی‌تر، آینده نظمی است که اعتبار خود را از ادعای جهان‌شمولی قواعد می‌گیرد. اگر ممنوعیت توسل به زور، احترام به حاکمیت، حفاظت از غیرنظامیان و پاسخ‌گویی حقوقی فقط درباره برخی دولت‌ها اجرا شود، قواعد به‌تدریج از معیار مشترک رفتار به ابزار رقابت سیاسی تبدیل خواهند شد. در چنین شرایطی، دولت‌ها اعتماد خود را به نهادهای جمعی از دست می‌دهند، به افزایش توان نظامی و ائتلاف‌های محدود روی می‌آورند و امکان شکل‌گیری توافق‌های پایدار کاهش می‌یابد.

شماره حاضر تلاشی است برای فهم جنگ علیه ایران در همین چارچوب گسترده‌تر. مسئله ایران در اینجا فقط یک موضوع ملی یا منطقه‌ای نیست، بلکه نمونه‌ای برای سنجش فاصله میان حقوق اعلام‌شده و رفتار اعمال‌شده در نظام بین‌المللی است. آینده صلح و امنیت جهانی به آن بستگی دارد که آیا قواعد می‌توانند دوباره بر مبنای برابری، پاسخ‌گویی و اجرای بدون استثنا اعتبار پیدا کنند یا نظام بین‌المللی بیش از پیش به فضایی تبدیل خواهد شد که در آن قدرت، نه‌فقط نتیجه منازعات، بلکه معنای حق و مشروعیت را نیز تعیین می‌کند.

دکتر بهزاد احمدی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

بررسی عملکرد سازمان‌های بین‌المللی در جنگ آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران

محمدرضا حاجی کریم جباری[۱]

مقدمه

مادۀ اول منشور سازمان ملل متحد، هدف اصلی این سازمان را «حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» اعلام و شورای امنیت را به‌عنوان رکن مسئول اجرای این هدف تعیین می‌کند. در کنار سازمان ملل متحد، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز با مأموریت تضمین استفادۀ صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و جلوگیری از اشاعۀ تسلیحات هسته‌ای ایجاد شد. اما تحولات دهه‌های اخیر، از جنگ عراق و افغانستان تا جنگ اوکراین، نسل‌کشی در غزه و حمله به ایران نشان می‌دهد که این نهادها عملاً در حفظ مشروعیت، کارآمدی و بی‌طرفی خود با چالش مواجه شده‌اند.

مقالۀ حاضر در چهار بخش، نقش این نهادها را در موضوع حملۀ نظامی به ایران و جنگ‌های مرتبط با آن تحلیل می‌کند و به چهار موضوع می‌پردازد: اول، توصیف و تبیین نقش و عملکرد سازمان ملل به‌طور کلی و به‌طور خاص شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در جنگ اخیرِ آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران؛ دوم، تحلیل و توضیح اینکه نقش و عملکرد این سازمان‌ها به چه میزان با فلسفۀ وجودی، اساسنامه و مأموریت واقعی این نهادها منطبق است؛ سوم، چه عواملی مانع از نقش‌آفرینی و عملکرد نهادهای مزبور منطبق با مأموریت و کارویژۀ آن‌ها و در راستای حفظ صلح و ثبات بین‌المللی می‌شود؛ چهارم، این وضعیت چه پیامدهایی برای صلح و ثبات بین‌المللی می‌تواند داشته باشد و چه راهکارها و توصیه‌هایی می‌تواند به بهبود این وضعیت کمک کند.

[۱] استاد مدعو در دانشگاه تهران و سفیر اسبق ایران در سوئیس

۱. سازمان ملل و شورای امنیت: از مرجع امنیت دسته‌جمعی تا نهادی سیاست‌زده

- اصل دفاع دسته جمعی

پس از جنگ جهانی دوم، تجربهٔ شکست جامعه ملل به تدوین نظامی قوی‌تر در منشور ملل متحد انجامید. در این چارچوب، اصل دفاع دسته‌جمعی به‌طور مستقیم در مادهٔ ۵۱ منشور ملل متحد تثبیت شد. این اصل حق «دفاع فردی و جمعی» را در برابر حملهٔ مسلحانه به رسمیت می‌شناسد. این تحول، نشان‌دهندهٔ گذار از یک نظام اخلاقی‌ـسیاسی در جامعهٔ ملل به یک نظام حقوقی الزام‌آور در سازمان ملل بود. در واقع، منشور ملل متحد تلاش کرد میان ممنوعیت کلی توسل به زور و ضرورت دفاع فوری دولت‌ها تعادل ایجاد کند (Goodrich, 1969: 51). بنابراین، دفاع دسته‌جمعی به‌عنوان یک استثنای محدود و موقت پذیرفته شد تا زمانی که شورای امنیت بتواند اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی انجام دهد. این تحول، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای حقوق بین‌الملل مدرن محسوب می‌شود.

- مسئولیت و نقش شورای امنیت

بر اساس منشور ملل متحد، شورای امنیت مسئول اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است و اختیار دارد در صورت تشخیص وجود «تهدید علیه صلح»، «نقض صلح» یا «عمل تجاوز»، مطابق فصل هفتم منشور، اقداماتی از تحریم‌های اقتصادی و سیاسی تا صدور اجازهٔ استفاده از زور را اتخاذ کند (United Nations 1945, 13, 24–27). اما در عمل، ساختار حق وتو در شورای امنیت باعث شده است که این نهاد بیش از آنکه صرفاً نهادی حقوقی ـ اجرایی باشد، به عرصه‌ای برای رقابت و چانه‌زنی سیاسی میان قدرت‌های بزرگ تبدیل شود؛ به گونه‌ای که تصمیمات آن اغلب بازتاب‌دهندهٔ توازن قدرت میان اعضای دائم شوراست (Hurd, 2007: 83–87).

از منظر حقوق بین‌الملل کلاسیک، منشور ملل متحد پس از تجربه شکست جامعهٔ ملل، یک «نظام امنیت جمعی» مبتنی بر دو اصل بنیادین یعنی منع توسل به زور در روابط بین‌الملل و الزام دولت‌ها به حل مسالمت‌آمیز اختلافات ایجاد کرد (Simma et al., 2012: 701–705). بر اساس این دیدگاه، مشروعیت شورای امنیت نه‌تنها به صلاحیت قانونی آن، بلکه به اجرای بی‌طرفانه و برابر قواعد حقوقی وابسته است. هانس کلسن، نظریه‌پرداز برجستهٔ حقوق بین‌الملل، تأکید می‌کند که کارآمدی هر نظام حقوقی بین‌المللی به میزان اجرای منسجم، عمومی و غیرانتخابی قواعد آن بستگی دارد؛ زیرا بدون اجرای بی‌طرفانه، حقوق بین‌الملل در معرض تبدیل

شدن به ابزاری در خدمت قدرت‌های سیاسی قرار می‌گیرد (Kelsen, 1950: 733–738). با این وجود، در موضوع ایران و بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای، گزینشی بودن واکنش‌های بین‌المللی (selectivity) موجب شده است که برخی دولت‌ها این عملکرد را مغایر با اصل برابری حاکمیتی دولت‌ها در منشور ملل متحد بدانند (Hurd 2007, 155–158). در نتیجه، عملکرد شورای امنیت و دیگر نهادهای بین‌المللی در مواردی با فاصله‌ای میان آرمان حقوقی منشور و واقعیت سیاسی نظام بین‌الملل مواجه شده است که عمدتاً ناشی از شکاف میان حقوق و سیاست قدرت است.

به‌عنوان نمونه، در مورد برنامه هسته‌ای ایران، شورای امنیت طی سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ مجموعه‌ای از قطعنامه‌های تحریمی را علیه ایران تصویب کرد که نقطهٔ اوج آن تصویب قطعنامهٔ ۱۹۲۹ در سال ۲۰۱۰ بود. این قطعنامه محدودیت‌های گسترده‌ای در حوزه‌های مالی، تجاری، نظامی و فناوری علیه ایران اعمال کرد (United Nations Security Council, 2010: 1–3). در مقابل، ایران همواره استدلال می‌کرد که برنامهٔ هسته‌ای آن ماهیت صلح‌آمیز داشته و فعالیت‌های هسته‌ای این کشور تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار دارد. با این حال، ایالات متحده و برخی کشورهای اروپایی، برنامه هسته‌ای ایران را به‌عنوان تهدیدی بالقوه علیه صلح و امنیت بین‌المللی معرفی کردند و موضوع را به شورای امنیت ارجاع دادند (Joyner, 2016: 82–85).

در بحران‌های اخیر منطقه‌ای، از جمله تجاوز آشکار نظامی اسرائیل به ایران، شورای امنیت بار دیگر با همان محدودیت ساختاری مواجه شد؛ به این معنی که اختلاف میان اعضای دائم شورا مانع از شکل‌گیری تصمیم الزام‌آور یا حتی موضع مشترک گردید. این وضعیت از منظر نظریهٔ واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل قابل توضیح است. واقع‌گرایان معتقدند نهادهای بین‌المللی در نهایت تابع توزیع قدرت میان دولت‌های بزرگ هستند و زمانی که منافع قدرت‌های اصلی متعارض باشد، نهادها با وضعیت «فلج نهادی» مواجه می‌شوند (Mearsheimer, 2001: 372–376).

– عوامل مانع از عملکرد مؤثر نهادها در راستای صلح بین‌المللی

عوامل گوناگون و متعددی، با ماهیت‌های مختلف، موجب ممانعت از عملکرد مؤثر و قانونی نهادهای بین‌المللی، خصوصاً شورای امنیت سازمان ملل متحد در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌شوند. در اینجا، به‌طور مختصر به ذکر برخی از این عوامل می‌پردازیم. اول، ساختار قدرت: در واقع‌گرایی والتز، مهم‌ترین مانع در مقابل عملکرد این نهادها، ساختار آنارشیک نظام

بین‌الملل و نقش قدرت‌های بزرگ است. طبق نظریهٔ والتز، نهادهای بین‌المللی بازتاب توزیع قدرتند و نه عامل مستقل از آن. حق وتو در شورای امنیت عملاً مانع از هرگونه تصمیم‌گیری بی‌طرفانه می‌شود. به عبارت دیگر، عملکرد نهادها تحت تأثیر ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است. دوم، امنیتی‌سازی: بر اساس مکتب کپنهاگ، زمانی که یک موضوع از حوزهٔ سیاست عادی به حوزه امنیتی منتقل می‌شود، امکان استثناگرایی حقوقی افزایش می‌یابد. برنامهٔ هسته‌ای ایران نمونه‌ای از این فرآیند است که در آن، مسئله‌ای فنی به تهدیدی وجودی تبدیل شد. اعمال سیاست‌های دوگانه و استانداردهای متفاوت نسبت به پرونده‌های مشابه، یکی از انتقادات اصلی نسبت به نهادهای بین‌المللی است. این مسئله باعث کاهش اعتماد به حقوق بین‌الملل، افزایش رفتارهای بازدارندهٔ یک‌جانبه و تضعیف مشروعیت نظم لیبرال شده است. سوم، وابستگی نهادی و مالی: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و حتی برخی بخش‌های سازمان ملل به لحاظ مالی و سیاسی به قدرت‌های بزرگ وابسته‌اند که می‌تواند استقلال تصمیم‌گیری این نهاد را محدود کند.

۲. نقش شورای امنیت در مسئلهٔ ایران

- توصیف و تبیین نقش و عملکرد شورای امنیت در جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل علیه ایران

نقش سازمان ملل متحد در بحران‌های نظامی میان دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد، پیشگیری از جنگ، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و فراهم کردن سازوکارهای حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات است. در چارچوب جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، نقش سازمان ملل عمدتاً محدود به ابزارهای دیپلماتیک، نشست‌های اضطراری، بیانیه‌های سیاسی و تلاش برای مدیریت بحران بوده است. با این حال، توانایی عملی سازمان ملل برای جلوگیری از استفاده از زور به دلیل ساختار قدرت در شورای امنیت محدود شده است.

شورای امنیت به‌عنوان رکن اصلی مسئول حفظ صلح بین‌المللی، اختیار بررسی تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه و اتخاذ تدابیر الزام‌آور را دارد (United Nations, 1945: chap. VII).

با این حال، عملکرد شورای امنیت در بحران‌های مرتبط با ایران همواره تحت تأثیر اختلاف میان اعضای دائم، به‌ویژه آمریکا، روسیه و چین قرار داشته است. در بسیاری از موارد، شورا نه به‌عنوان یک داور بی‌طرف، بلکه به‌عنوان عرصهٔ رقابت قدرت‌های بزرگ عمل کرده است (Weiss and Daws, 2018: 7–9). در یک سال گذشته و در حین حمله‌ها و تجاوزهای آشکار نظامی اسرائیل و ایالات متحدهٔ آمریکا به ایران (از ژوئن ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶)، واکنش‌های شورای امنیت و نیز

دبیرکل سازمان ملل تنها در قالب بیانیه‌ها، نشست‌های اضطراری و مواضع هنجاری و بدون اثر واقعی بر صحنهٔ تجاوز و جنگ، قابل بررسی است. قابل ذکر است که اگر دبیرکل بتواند مستقل عمل کند، قطعاً می‌تواند نقش مؤثری در خاتمه‌دادن به منازعات ایفا کند؛ ولی گزارش‌ها و طرح‌های دبیر کل نیز عملاً تابع مناسبات قدرت است، صرف نظر از این که متأسفانه در برخی موارد این گزارش‌ها و طرح‌ها در موضع جانبداری از قدرت‌ها صادر می‌شوند.

شورای امنیت پس از حملات اولیهٔ اسرائیل به ایران در ژوئن ۲۰۲۵ نشست اضطراری برگزار کرد. در این نشست، اعضا عمدتاً بر «لزوم کاهش تنش و رجوع به دیپلماسی» تأکید داشتند، اما به دلیل شکاف میان قدرت‌های بزرگ، هیچ قطعنامهٔ الزام‌آوری صادر نشد (United Nations, 13 June 2025). گزارش‌ها نشان می‌دهد که جلسهٔ شورای امنیت بیشتر به تریبونی برای بیان مواضع متضاد تبدیل شد؛ برخی کشورها حملات را محکوم و برخی دیگر به‌طور ضمنی از آن حمایت کردند. در ادامهٔ بحران (۲۰۲۶)، جلسات متعددی برگزار، اما الگوی مشابهی تکرار شد.

البته، آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل متحد، مواضعی فعال‌تر و منسجم‌تر اتخاذ کرد که البته اصلاً از توازن برخوردار نبود و هیچ تناسبی با وسعت حملات همه‌جانبه و تجاوز صورت گرفته به ایران نداشت. وی در چندین بیانیه، حملات اسرائیل و آمریکا را «تشدید خطرناک» دانست و خواستار «آتش‌بس فوری و کاهش تنش» (United Nations, 18 June 2025) شد، بر «عدم وجود راه‌حل نظامی و ضرورت دیپلماسی» تأکید کرد (United Nations, 21 June 2025) و در همان حال، بدون اشاره به مسئولیت متجاوز و حقوق ایران برای دفاع از خود در قالب اصل ۵۱ منشور ملل متحد، حملات ایران به پایگاه‌های نظامی آمریکا در کشورهای منطقه را که به منظور « دفاع از خود » انجام شده بود، محکوم کرد، اما تجاوز به ایران را که عامل اصلی این درگیری است، هرگز محکوم نکرد. گوترش همچنین در شورای امنیت هشدار داد که جهان «با شتاب به سوی بحران می‌رود» و خواستار بازگشت به مذاکرات هسته‌ای و رعایت حقوق بین‌الملل شد (United Nations, 28 February 2026). شورای امنیت و نیز دبیرکل می‌توانستند با اجماع‌سازی یا ابتکار میانجی‌گری، فعال‌تر عمل کنند؛ اما در عمل، ساختار قدرت بین‌المللی و رقابت ژئوپلیتیک مانع اصلی در این مسیر بود. بنابراین، محدودیت عملکرد این نهادها بیش از آنکه ناشی از ضعف فردی باشد، ریشه در ساختار نظام بین‌الملل دارد.

- ارتباط سازمانی میان سازمان ملل متحد، شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی

ارتباط سازمانی میان سازمان ملل متحد، شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یک رابطهٔ چندلایه، حقوقی–نهادی، تا حدی سیاسی و شکل گرفته در چارچوب حقوق بین‌الملل عمومی است. این رابطه را می‌توان در سه سطح اصلی ساختاری، کارکردی و حقوقی توضیح داد. آژانس به‌عنوان یک سازمان تخصصی با سازمان ملل مرتبط است. یعنی آژانس استقلال نهادی خود را حفظ می‌کند، اما در چارچوب نظام سازمان ملل فعالیت می‌کند و موظف است گزارش‌های خود را به ارکان سازمان ملل، به‌ویژه شورای امنیت ارائه دهد. بنابراین، رابطهٔ میان آژانس و سازمان ملل متحد مشابه با ارتباط دیگر نهادهای تخصصی با سازمان ملل است، اما اهمیت این رابطهٔ خاص در بُعد امنیتی بسیار بیشتر است. رابطهٔ حقوقی آژانس با سازمان ملل و شورای امنیت از طریق اساسنامهٔ آژانس، منشور ملل متحد و معاهدهٔ عدم اشاعهٔ سلاح‌های هسته‌ای برقرار می‌شود. نکتهٔ اساسی این است که آژانس یک نهاد فنی و تخصصی و شورای امنیت یک نهاد سیاسی و قدرت‌محور است. به همین دلیل است که قدرت‌های غربی در شورای امنیت، از گزارش‌های فنی آژانس در مورد ایران، برای پیشبرد اهداف سیاسی خود استفاده می‌کنند. ریشهٔ برخوردهای دوگانه شورای امنیت و آژانس انرژی اتمی، در همین نکته نهفته است.

- نقش شورای امنیت در مسئلهٔ هسته‌ای ایران

در مورد ایران، به‌ویژه در زمینهٔ برنامه هسته‌ای و تنش‌های منطقه‌ای، شورای امنیت نمونه‌ای از کاربرد گزینشی و سیاسی ابزار حقوقی را نشان می‌دهد. قطعنامه‌های متعدد تحریمی شورای امنیت علیه ایران در دهه ۲۰۰۰، نشان‌دهنده توانایی شورا در اعمال فشار هماهنگ بود. با این حال، خروج ایالات متحده از توافق هسته‌ای (برجام) در سال ۲۰۱۸ و تلاش برای بازگرداندن تحریم‌ها از طریق سازوکار بازگشت «snapback»، اختلافات جدی در میان اعضای شورا ایجاد کرد. بسیاری از کشورها این اقدام را فاقد مبنای حقوقی دانستند، که نشان‌دهنده تضعیف اجماع و مشروعیت شورا بود.

- اسنپ‌بک

در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۴ جولای ۲۰۱۵) برنامهٔ جامع اقدام مشترک (برجام) نهایی شد. شورای امنیت در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۹۴ قطعنامهٔ ۲۲۳۱ را در خصوص ترتیبات اجرایی برجام به تصویب رساند و برجام ضمیمه و جزء لاینفک این قطعنامه شد. همچنین، ایران به تعهدات برجامی عمل کرد و پس از راستی‌آزمایی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در خصوص انجام تعهدات توسط ایران،

نهایتاً برجام از ۲۶ مهر ۱۳۹۴ لازم‌الاجرا شد. بر اساس برجام، شش قطعنامهٔ تحریمی شورای امنیت که در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ در چارچوب فصل هفت منشور ملل متحد علیه جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسیده بود، ملغی اعلام شد. در چارچوب برجام، تحریم تسلیحاتی سلاح‌های متعارف ایران پس از هشت سال در سال ۱۴۰۱ – ۲۰۲۳ لغو شد و محدودیت‌های ایجاد شده برای برنامهٔ هسته‌ای ایران نیز در چارچوب توافقات برجام، باید ده سال بعد یعنی در ۲۶ مهر ۱۴۰۴ الغا می‌شد.

ترامپ در سال ۲۰۱۸ آمریکا را از برجام خارج کرد. سپس چندین بار از جمله در ماه اوت سال۲۰۲۰ سعی کرد سازوکار بازگشت به قطعنامه‌های تحریمی–اسنپ بک– را بدون طی مراحل پیش‌بینی شده در برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ و مستقیماً در شورای امنیت فعال کند. اما نه‌تنها چین و روسیه که حتی فرانسه و انگلیس نیز معتقد بودند که آمریکا عضو برجام نیست. نهایتاً در سال ۲۰۲۱ بایدن رئیس جمهور وقت آمریکا، این ادعای ترامپ را از شورای امنیت پس گرفت. علت مخالفت اروپایی‌ها با طرح آمریکا برای فعال کردن اسنپ بک در آن زمان، امیدی بود که به حل و فصل دیپلماتیک موضوع، پیش از دورهٔ ده سالهٔ برجام برای عادی شدن برنامه‌ی هسته‌ای ایران داشتند.

نکتهٔ مهم حقوقی این بود که اروپا برخلاف خارج شدن آمریکا از برجام، همچنان خود را «مشارکت‌کننده در برجام» می‌دانست؛ زیرا پس از خروج واشنگتن از توافق، فرانسه، آلمان و بریتانیا اعلام کردند که به اجرای توافق متعهد باقی مانده‌اند. بنابراین، آن‌ها معتقد بودند صلاحیت حقوقی لازم برای استفاده از بند ۱۱ قطعنامه ۲۲۳۱ را دارند (European External Action Service 2025). در حالی که سه کشور اروپایی نیز در طول آن سال‌ها به هیچ‌یک از تعهدات برجامی خود عمل نکرده بودند، استدلال کردند که ایران پس از خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ و آغاز کاهش تعهدات هسته‌ای خود از سال ۲۰۱۹، به‌طور کامل تعهدات برجامی خود را اجرا نمی‌کند. در اینجا اروپایی‌ها در واقع مفاد برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ در زمینهٔ حل و فصل اختلافات را دور زدند و عملاً بدون طی مراحل پیش‌بینی شده در آن سازوکار، با استفاده از دوران ریاست دوره‌ای کرهٔ جنوبی بر شورای امنیت که از متحدان غرب بود، با روشی محیرالعقول، موضوع را به شورای امنیت منتقل کردند. در ادامه با طرح زودهنگام متن قطعنامهٔ مربوط توسط رئیس کره‌ای شورای امنیت، اسنپ بک عملی شد و قطعنامه‌های تحریمی شورا علیه ایران بازگشت. مطابق طراحی کاملاً استثنایی قطعنامهٔ ۲۲۳۱، عدم تصویب قطعنامه، به معنی بازگشت خودکار تحریم‌های قبلی بود. این همان ویژگی‌ای بود که منتقدان آن را «عدم تقارن حقوقی» در قطعنامه ۲۲۳۱ می‌دانستند (Mulligan, 2018: 4–6).

در دورهٔ ریاست کرهٔ جنوبی بر شورای امنیت، این کشور نقش ریاستی و شکلی مهمی در فعال شدن اسنپ‌بک ایفا کرد. رئیس شورا پیش‌نویس زودهنگامی را برای جلوگیری از بازگشت تحریم‌ها مطرح کرد که به ظاهر هدف آن حفظ وضعیت رفع تحریم‌های برجامی بود. ولی این پیش‌نویس نتوانست حد نصاب ۹ رأی لازم را کسب کند و علی‌رغم حمایت چین و روسیه به‌عنوان دو عضو دائم شورای امنیت، به همراه پاکستان و الجزایر، به‌عنوان اعضای غیر دائم شورا، پیش‌نویس قطعنامه شکست خورد، روند اسنپ‌بک کامل شد و تحریم‌ها بازگشت.

از دیدگاه ایران، اقدام اروپا فاقد مشروعیت حقوقی بود. تهران استدلال می‌کرد کشورهایی که حتی اندکی به تعهدات خود برای رفع تحریم‌ها عمل نکرده‌اند، نمی‌توانند از سازوکار تنبیهی توافق استفاده کنند. در مقابل، اروپا استدلال کرد که کاهش تعهدات هسته‌ای ایران مصداق «عدم اجرای اساسی» است و استفاده از سازوکار ۲۲۳۱ کاملاً در چارچوب حقوقی توافق قرار دارد (European External Action Service, 2025). در مجموع، تجربهٔ اسنپ‌بک نشان داد که برجام دارای یک تضاد درونی بوده است: از یک سو توافقی چندجانبه مبتنی بر همکاری و اعتمادسازی بود؛ اما از سوی دیگر، سازوکاری در آن تعبیه شده بود که امکان بازگشت تحریم‌ها را بدون رأی‌گیری معمول شورای امنیت فراهم می‌کرد. به همین دلیل، بحران اسنپ‌بک نه‌تنها یک اختلاف هسته‌ای، بلکه آزمونی برای اعتبار نظام چندجانبه‌گرایی و نقش شورای امنیت در مدیریت اختلافات بین‌المللی محسوب شد و بار دیگر ضعف‌های نظری و عملی شورای امنیت را آشکار ساخت.

۳. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی: نهاد فنی یا بازیگر سیاسی؟

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی طبق اساسنامهٔ خود، نهادی فنی و مستقل است که باید صرفاً بر اساس معیارهای راستی‌آزمایی عمل کند. با این حال، در برنامهٔ هسته‌ای ایران، گزارش‌های دوره‌ای آژانس اغلب مبنای تصمیمات سیاسی شورای امنیت قرار گرفته است. برخی پژوهشگران حقوق بین‌الملل معتقدند که آژانس در مواردی تحت فشار قدرت‌های غربی، به‌طور غیرمستقیم در فرآیند امنیتی‌سازی برنامهٔ هسته‌ای ایران نقش داشته و این امر موجب شده است که مرز میان ارزیابی فنی و تفسیر سیاسی مخدوش شود.

طبق اساسنامهٔ آژانس، این نهاد باید از هرگونه جهت‌گیری سیاسی اجتناب کند. اما در عمل، گزارش‌های فنی به ابزار تصمیم‌گیری سیاسی تبدیل شده‌اند؛ به همین دلیل، معیارهای ارزیابی در موارد مختلف یکسان نبوده‌اند و اعتماد جهانی به بی‌طرفی آژانس کاهش یافته است.

- ترکیب اعضای شورای امنیت و شورای حکام به نفع غرب

کوتاه سخن این که ترکیب اعضای شورای امنیت سازمان ملل و شورای حکام آژانس به نحوی است که جناح غربی می‌تواند به راحتی آرا را در جهت منافع خود هدایت کند. البته در شورای امنیت، چین و روسیه می‌توانند قطعنامه‌ها را وتو کنند، ولی در شورای حکام چنین امکانی نیز برای آن‌ها وجود ندارد. به این ترتیب، جمهوری اسلامی ایران و کشورهای مشابه، هیچ شانسی در برابر تحرکات غرب در شورای حکام و در اغلب مصوبات شورای امنیت–در مواردی که چین و یا روسیه با آن‌ها همراه نباشند– ندارند.

- ترکیب اعضای شورای حکام آژانس و پیامدهای آن

شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (Board of Governors) متشکل از ۳۵ دولت عضو است. ۱۳ عضو انتصابی از کشورهایی که از نظر فناوری هسته‌ای پیشرفته‌تر هستند (توسط خود شورای حکام انتخاب می‌شوند) و ۲۲ عضو توسط کنفرانس عمومی آژانس بر اساس اصل توزیع عادلانهٔ جغرافیایی انتخاب می‌شوند. آفریقا ۵، آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه ۴، اروپای شرقی ۳، آمریکای لاتین و کارائیب ۴، خاورمیانه و جنوب آسیا ۲ و اروپای غربی و سایر کشورها (در واقع مجموعه‌ی غرب) ۴ (Western European and Other Groups=WEOG) کرسی دارند.

ناگفته پیداست که با این توزیع کرسی‌ها، در عمل، کشورهای پیشرفته به‌ویژه گروه WEOG نفوذ بیشتری در شورای حکام دارند، زیرا با برخورداری از اکثریت در میان ۱۳ عضو انتصابی و داشتن چندین عضو در میان ۲۲ کشور انتخابی، همراه با متحدین غرب در میان سایر اعضا، این گروه غربی است که گوی سبقت را در هر رأی‌گیری در شورای حکام به نفع خود می‌رباید. به همین دلیل است که علی‌رغم اکثریت داشتن کشورهای در حال توسعه و نیز اعضای نهضت عدم تعهد در سازمان ملل، تعداد اعضا و ترکیب آن در شورای حکام (و تقریباً تمام آژانس‌های تخصصی سازمان ملل) به نحوی تعیین شده است که غرب علی‌رغم اقلیت محض از نظر تعداد، آرا کافی را به نفع خود کسب می‌کند. پس شورای حکام نیز مانند شورای امنیت، عملاً بازتابی از ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است.

به‌علاوه، تحولی آیین‌نامه‌ای نیز در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی رخ داده که گذار از ساز و کار اجماع (consensus) به رأی‌گیری (voting) در مورد ایران است. شورای حکام تصمیمات را تقریباً همیشه با اجماع می‌گرفت و رأی‌گیری را «آخرین راه‌حل» تلقی می‌کرد. سوابق نشان می‌دهد که در دو دههٔ پیش از طرح مسئله ایران، رأی‌گیری در موارد بسیار محدودی رخ داده بود. دلیل وجودی این سنت، ماهیت فنی آژانس، نیاز به همکاری داوطلبانهٔ کشورها با بازرسی‌ها و

اجتناب از سیاسی شدن نهاد بود. از اوایل دهۀ ۲۰۰۰ گزارش‌های آژانس دربارۀ ایران، به دلایل کلی و واهی همچون فعالیت‌های اعلام‌نشدۀ ایران و ناتوانی در تأیید «ماهیت کاملاً صلح‌آمیز»، اعضای شورا را به دو دستۀ موافق و مخالف تبدیل کرد و این بهانۀ لازم را برای نادیده گرفتن نقش فنی آژانس و سیاسی کردن فضا توسط گروه غربی فراهم کرد. نقطۀ عطف در سپتامبر ۲۰۰۵ بود که شورای حکام ایران را در وضعیت «عدم انطباق» قرار داد و این تصمیم برخلاف سنت، با رأی‌گیری تصویب شد نه اجماع و در نتیجه، اقدامی «بسیار استثنایی» تلقی شد. در سال ۲۰۲۵ قطعنامه علیه ایران در شورای حکام تنها با ۱۹ رأی موافق، ۳ مخالف و ۱۲ ممتنع به تصویب رسید که حاکی از شکاف عمیق شورا در این باره است.

۴. پیامدها برای صلح و ثبات بین‌المللی

از دیدگاه نهادگرایان لیبرال، نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد، نیازمند اعتماد به نهادهاست (Buzan, Wæver, and de Wilde, 1998). برخورد دوگانه موجب فرسایش این اعتماد می‌شود. در نتیجه، کشورهای غیرغربی ممکن است به سمت ایجاد نهادهای موازی حرکت کنند و وقتی نهادهای بین‌المللی قادر به مدیریت بحران نباشند، بازیگران به اقدامات یک‌جانبه یا پیش‌دستانه روی می‌آورند. عدم کارایی شورای امنیت می‌تواند هنجار منع جنگ را تضعیف کند و مشروعیت جنگ‌های پیشگیرانه را افزایش دهد (Barnett and Finnemore, 2004). بررسی عملکرد سازمان ملل، شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در بحران اخیر نشان می‌دهد که این نهادها با چالش‌های جدی در ایفای نقش خود مواجه هستند. شکاف میان اصول حقوقی و واقعیت‌های سیاسی، مهم‌ترین مانع در تحقق اهداف این نهادهاست. بدون اصلاحات ساختاری و تغییر در رویکرد قدرت‌های بزرگ، چشم‌انداز روشنی برای بهبود عملکرد این نهادها در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی وجود ندارد.

۵. راهکارها

الف- اصلاح ساختاری شورای امنیت از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اقدامات لازم برای اصلاح نظام تصمیم‌گیری در سازمان ملل و شورای امنیت است. اصلاحات اساسی شورای امنیت موفق نخواهد بود مگر اینکه استفاده از حق وتو در موارد بحران‌های امنیتی محدود شود؛ کشورهای جنوب و مجمع عمومی سازمان ملل در تصمیم‌گیری‌های مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی، از نمایندگی برابر و حضور مؤثر برخوردار شوند؛ و سازوکارهای تصمیم‌گیری اضطراری در شورای امنیت و مجمع عمومی ایجاد شود. در سطحی کلان، تنها راه حفظ نظم بین‌المللی، تقویت قواعد

غیرشخصی است نه اتکا به قدرت. احیا اعتماد نیز با اعمال شفافیت از طریق راستی‌آزمایی متقابل، رژیم‌های کنترل تسلیحات و عدم وابستگی اطلاعاتی نهادهای بین‌المللی در زمینهٔ صلح و امنیت بین‌المللی و برنامه‌ی هسته‌ای کشورهای جنوب تنها به جامعهٔ اطلاعاتی غربی امکان‌پذیر است.

ب- در آنچه که مربوطه به آژانس می‌شود، باید استقلال آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تقویت شود. لازمهٔ این کار، عبارت است از تفکیک کامل ارزیابی فنی از تصمیم سیاسی، شفاف‌سازی روش‌های گزارش‌دهی، تنوع‌بخشی به منابع مالی، حمایت همه جانبهٔ آژانس از توسعهٔ انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز مطابق با وظایف تعیین شده برای آن، برخورد یکسان با تمام کشورها و خودداری از کاربرد استانداردهای دوگانه. به‌عنوان مثال، برخی کشورهای دارای سلاح هسته‌ای مانند اسرائیل، از هرگونه بازرسی معاف هستند، ایران به تنهایی بیش از کلیه اعضای پیمان عدم اشاعهٔ هسته‌ای مورد بازرسی قرار گرفته است.

۶. نتیجه‌گیری

بررسی عملکرد سازمان ملل متحد، شورای امنیت و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در جریان حملات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که این نهادها نتوانسته‌اند متناسب با فلسفه وجودی، صلاحیت‌های قانونی و مسئولیت‌های مصرح خود عمل کنند. سازمان ملل و شورای امنیت، به‌رغم طرح موضوع و بیان نگرانی نسبت به گسترش درگیری، در جلوگیری از حمله، توقف آن و پاسخ‌گوکردن عاملان مؤثر نبودند. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز نتوانست میان وظیفه فنی خود در زمینه راستی‌آزمایی و بهره‌برداری سیاسی از گزارش‌ها و تصمیماتش مرزی روشن ایجاد کند. ازاین‌رو، فاصله معناداری میان مأموریت رسمی این نهادها و عملکرد عملی آن‌ها مشاهده می‌شود.

این ناکارآمدی را نمی‌توان صرفاً به ضعف مدیریتی یا عملکرد نامناسب مسئولان این سازمان‌ها نسبت داد. مسئله اصلی به ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل بازمی‌گردد؛ ساختاری که در آن اعضای دائم شورای امنیت، به‌ویژه ایالات متحده، می‌توانند از سازوکارهای نهادی برای حمایت از متحدان خود یا جلوگیری از اتخاذ تصمیمات الزام‌آور استفاده کنند. در شورای حکام آژانس نیز ترکیب اعضا، نفوذ سیاسی و مالی کشورهای غربی و تبدیل گزارش‌های فنی به مبنای تصمیمات سیاسی، بی‌طرفی و اعتبار این نهاد را با تردید مواجه کرده است. تجربه پرونده هسته‌ای ایران، فعال‌شدن سازوکار بازگشت تحریم‌ها و واکنش محدود این نهادها به حملات نظامی نشان

می‌دهد که اجرای قواعد بین‌المللی در موارد مهم همچنان به موقعیت و قدرت دولت‌های درگیر وابسته است.

پیامد این وضعیت تنها متوجه ایران نیست. ناتوانی نهادهای بین‌المللی در واکنش مؤثر به توسل به زور، اعتبار اصل منع تجاوز و نظام امنیت جمعی را تضعیف می‌کند و این تصور را در میان دولت‌ها گسترش می‌دهد که برخورداری از حمایت قدرت‌های بزرگ می‌تواند جایگزین پایبندی به حقوق بین‌الملل شود. تداوم چنین وضعی، اعتماد کشورهای درحال‌توسعه به سازمان‌های بین‌المللی را کاهش می‌دهد و آن‌ها را به سمت اتکا به توان بازدارندگی ملی، اقدامات یک‌جانبه یا ایجاد نهادها و ترتیبات موازی سوق می‌دهد. در حوزه عدم اشاعه نیز سیاسی‌شدن نهادهای نظارتی می‌تواند انگیزه همکاری داوطلبانه دولت‌ها را کاهش دهد و در نهایت، به جای تقویت امنیت بین‌المللی، به بی‌اعتمادی و ناامنی بیشتر منجر شود.

بااین‌حال، ناکارآمدی مشاهده‌شده به معنای بی‌فایده‌بودن سازمان‌های بین‌المللی نیست، بلکه ضرورت اصلاح آن‌ها را آشکار می‌سازد. محدودکردن استفاده از حق وتو در بحران‌های مرتبط با صلح و امنیت، تقویت نقش مجمع عمومی در شرایط انسداد شورای امنیت، افزایش نمایندگی کشورهای جنوب در فرایندهای تصمیم‌گیری و ایجاد سازوکارهای مستقل حقیقت‌یابی می‌تواند بخشی از کاستی‌های موجود را کاهش دهد. درباره آژانس نیز تفکیک دقیق ارزیابی فنی از مواضع سیاسی، شفاف‌سازی معیارهای گزارش‌دهی، تنوع‌بخشیدن به منابع اطلاعاتی و مالی، رعایت معیارهای یکسان درباره همه کشورها و تقویت مسئولیت آژانس در حمایت از استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای ضروری است.

بنابراین، یافته اصلی مقاله آن است که عملکرد محدود سازمان ملل، شورای امنیت و آژانس در بحران مورد بررسی، بازتاب یک مشکل ساختاری در نظم بین‌المللی است: غلبه ملاحظات قدرت بر قواعد حقوقی و استفاده گزینشی از نهادهای چندجانبه. اگر این شکاف میان قواعد اعلام‌شده و اجرای عملی آن‌ها کاهش نیابد، مشروعیت نهادهای بین‌المللی بیش از پیش فرسوده خواهد شد و ظرفیت آن‌ها برای مدیریت بحران‌های آینده نیز کاهش خواهد یافت. بازسازی این اعتبار مستلزم آن است که قواعد بین‌المللی، فارغ از هویت دولت ناقض یا قربانی، به‌صورت منسجم و غیرگزینشی اجرا شوند و نهادهای بین‌المللی از ابزار سیاست قدرت‌های مسلط به سازوکارهایی واقعی برای حفظ صلح، نظارت بی‌طرفانه و پاسخ‌گوکردن ناقضان تبدیل شوند.

فهرست منابع:

- Buzan, B., Wæver, O., & De Wilde, J. (1998). Security: A new framework for analysis. Lynne Rienner Publishers.
- European Union External Action. (28 August 2025). Statement by High Representative Kaja Kallas on the Joint Comprehensive Plan of Action (JCPoA). Available at: https://www.eeas.europa.eu/eeas/statement-high-representative-kaja-kallas-joint-comprehensive-plan-action-jcpoa_en
- Goodrich, Leland M., and Anne P. Simons. (1969). *The United Nations and the Maintenance of International Peace and Security*. pp. 51-55.
- Hurd, Ian. (2007). *After Anarchy: Legitimacy and Power in the United Nations Security Council*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- International Atomic Energy Agency. (1957). *Statute of the IAEA*. Vienna.
- Joyner, Daniel H. (2016). *Iran's Nuclear Program and International Law: From Confrontation to Accord*. Oxford: Oxford University Press.
- Kelsen, Hans. (1950). *The Law of the United Nations: A Critical Analysis of Its Fundamental Problems*. New York: Praeger.
- Mearsheimer, John J. (2001). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W. W. Norton.
- Michael Barnett and Martha Finnemore. (2004) *Rules for the World*. Ithaca: Cornell University Press.
- Simma, Bruno, Daniel-Erasmus Khan, Georg Nolte, Andreas Paulus, and Nikolai Wessendorf, eds. (2012). *The Charter of the United Nations: A Commentary*. 3rd ed. Oxford: Oxford University Press.
- Thomas G. Weiss. (2018). *The United Nations and Changing World Politics*. Boulder: Westview Press. IAEA Statute, Articles II–III.
- United Nations Security Council. (2010). *Resolution 1929 (2010)*, S/RES/1929. New York: United Nations.
- United Nations. (13 June 2025). Meeting in Wake of Israeli Air Strikes on Iran, Delegates in Security Council Urge De-escalation, Diplomacy to Prevent Further Strain in Conflict-Ridden Region. Available at: https://press.un.org/en/2025/sc16087.doc.htm?utm_source=chatgpt.com
- United Nations. (18 June 2025). Statement by the Secretary-General - on the need for a ceasefire between Israel and Iran. Available at: https://www.un.org/sg/en/content/sg/statements/2025-06-18/statement-the-

secretary-general-the-need-for-ceasefire-between-israel-and-iran?utm_source=chatgpt.com

- United Nations. (18 June 2025). Statement by the Secretary-General - on Iran. Available at: https://www.un.org/sg/en/content/sg/statements/2025-06-21/statement-the-secretary-general-iran?utm_source=chatgpt.com
- United Nations. (28 February 2026). Secretary-General's remarks to the Security Council meeting on the situation in the Middle East [as delivered]. Available at: https://www.un.org/sg/en/content/sg/statements/2026-02-28/secretary-generals-remarks-the-security-council-meeting-the-situation-the-middle-east-delivered?utm_source=chatgpt.com
- United Nations. (1945). *Charter of the United Nations*. San Francisco.

نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران: مصادیق و آمارها

محمودرضا گلشن پژوه[۲]

مقدمه

دهه‌هاست حقوق بین‌الملل بشردوستانه (که شالودهٔ آن بر کنوانسیون‌های چهارگانهٔ ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ استوار است)، ساختار مستحکمی را تشکیل می‌دهد که با هدف محدودسازی خشونت‌های نظامی، حفظ حقوق اولیهٔ انسانی و صیانت از غیرنظامیان در زمان جنگ تدوین شده است. این نظام حقوقی بر چهار اصل بنیادین «تفکیک»، «تناسب»، «ضرورت نظامی» و «احتیاط» بنا شده و تعهدی مطلق و عام‌الشمول (Erga Omnes) برای دولت‌ها ایجاد می‌کند تا تحت هر شرایطی، کرامت انسانی و معیارهای زیست غیرنظامی را محترم بشمارند (International Committee of the Red Cross, 2004). ترکیب این قواعد با اصول اولیهٔ حقوق بین‌المللی بشر (مبتنی بر اسنادی همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق‌های حقوق سیاسی و مدنی / حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همچنین ۹ کنوانسیون اصلی) هیچ بهانه و منفذی را برای اقدام علیه افراد و ساختارهای غیرنظامی در جریان مخاصمات جنگی باز نمی‌گذارد. با این حال، تجاوز نظامی مشترک ایالات متحدهٔ آمریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران در فوریه ۲۰۲۶، نمونه‌ای عینی از شکنندگی این اصول در برابر منافع ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ را به نمایش گذاشت.

در این مخاصمه، دکترین نظامی مهاجمان بر خلاف تعهدات بین‌المللی، فراتر از اهداف نظامی گسترش یافت و زیرساخت‌های حیاتی، بیمارستان‌ها، مدارس، مراکز علمی، شبکه‌های انرژی و حتی اماکن ثبت‌شدهٔ فرهنگی را «مکرراً» هدف قرار داد. این اقدامات نه یک آسیب جانبی ناخواسته (Collateral Damage)، بلکه الگویی نظام‌مند از نقض فاحش مقررات آمره بین‌المللی در حوزه‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بود. علاوه بر ابعاد بشردوستانه، سکوت مصلحتی و رفتارهای دوگانهٔ نهادها و دولت‌های غربی، بار دیگر بحران مشروعیت و استانداردهای دوگانه در

---

[۲] – دکترای روابط بین‌الملل، کارشناس و پژوهشگر حوزهٔ حقوق بشر

ساختار اجرایی حقوق بین‌الملل و همچنین انجماد کارکردی سازمان‌های بین‌المللی را برجسته کرد. با این مقدمه، مقالهٔ حاضر تلاش خواهد کرد ضمن تعیین برخی از مهم‌ترین حوزه‌های نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانهٔ بین‌المللی، به تحلیل حقوقی مصادیق آن‌ها بپردازد.

۱. تحلیل ساختار حقوقی اصول چهارگانه و جایگاه آن‌ها در مخاصمه

۱-۱. اصل تفکیک (Distinction)

اصل تفکیک، ستون فقرات حقوق بشردوستانه محسوب می‌شود. بر اساس مادهٔ ۴۸ پروتکل الحاقی اول کنوانسیون‌های ژنو، طرف‌های درگیر باید همیشه بین غیرنظامیان و نیروهای نظامی، و نیز بین اموال غیرنظامی و اهداف نظامی تفاوت قائل شوند؛ بنابراین حملات فقط باید متوجه اهداف نظامی باشد (Protocol Additional to the Geneva Conventions, 1949). دیوان بین‌المللی دادگستری (International Court of Justice (ICJ)) در نظریهٔ مشورتی سلاح‌های هسته‌ای، این اصل را مظهر «قواعد بنیادین و متقن حقوق بین‌الملل عرفی» اعلام کرده است (International Court of Justice, 1996).

با این حال، بمباران متعدد و سنگین مناطق مسکونی و غیرنظامی شهرهای کوچک و بزرگ ایران نشان داد که مرز میان هدف نظامی و غیرنظامی عملاً از سوی مهاجمان حذف شده است. شلیک به اهدافی که هیچ‌گونه «سهم مؤثری در اقدامات نظامی» نداشته‌اند، نقض مستقیم این قاعدهٔ آمره است.

۱-۲. اصل تناسب (Proportionality)

مطابق بند ۵ مادهٔ ۵۱ پروتکل الحاقی اول، حملاتی که انتظار می‌رود به صورت جانبی موجب تلفات غیرنظامی یا خسارت به اموال غیرنظامی شوند و این صدمات نسبت به «مزیت نظامی مستقیم و ملموسِ پیش‌بینی‌شده» بیش از حد باشد، ممنوع است (Protocol Additional I, Art. 51). دکترین حقوقی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیهٔ سکوهای نفتی (ایران علیه ایالات متحده) صراحتاً تأکید می‌کند که اقدامات نظامی باید دقیقاً متناسب با تهدید بوده و از حدود ضرورت فراتر نرود (International Court of Justice, 2003). در تهاجم اخیر، استفاده از تسلیحات سنگین با قدرت تخریب گسترده در بافت‌های متراکم شهری، که بعضاً چند ساختمان و بلوک در اطراف هدف ادعایی را کاملاً تخریب می‌کرد و باعث مرگ و مجروحیت هزاران شهروند عادی ایرانی شد، مصداق بارز عدم تناسب حقوقی و جنایت جنگی است.

۱-۳. اصل احتیاط (Precaution)

ماده ۵۷ پروتکل الحاقی اول، فرماندهان نظامی را ملزم می‌کند که در برنامه‌ریزی یا تصمیم‌گیری دربارهٔ حمله، تمام اقدامات احتیاطی ممکن را برای جلوگیری از تلفات جانبی یا به حداقل رساندن آن به کار بندند (Protocol Additional I, Art. 57). حملات موشکی و هوایی به مراکز شهری ایران بدون هشدارهای مؤثر و بدون احراز وضعیت اموال غیرنظامی، نشان‌دهندهٔ نادیده گرفتن مطلق این قاعده است.

۱-۴. اصل ضرورت نظامی (Military Necessity)

ضرورت نظامی هرگز مجوزی برای نادیده گرفتن قوانین جنگ نیست. این اصل تنها اجازهٔ اقداماتی را می‌دهد که برای تسلیم کردن دشمن قانونی و لازم باشند و صراحتاً توسط حقوق بین‌الملل منع نشده باشد. تخریب هدفمند زیرساخت‌های غیرنظامی، با هدف نهفتهٔ تضعیف روحیهٔ ملی و اعمال هم‌زمان فشار اقتصادی، خروج آشکار از مفهوم حقوقی ضرورت نظامی است.

۲. مصادیق نقض فاحش حقوق بشردوستانه و حقوق بشر در جریان تجاوز آمریکا و اسرائیل علیه ایران

۲.۱. هدف‌گیری نظام‌مند مناطق مسکونی و بحران آوارگی اجباری

یکی از ابعاد به‌خوبی مستند شدهٔ این مخاصمه، حملات گسترده به بافت‌های شهری است. بر اساس گزارش‌های آماری مستقل، از میان جان‌باختگان این جنگ، بخش عظیمی را شهروندان غیرنظامی تشکیل داده‌اند که در منازل خود هدف قرار گرفته‌اند. آخرین آمار رسمی نشان می‌دهد که ۳۴۸۳ نفر در جنگ رمضان به شهادت رسیده‌اند که حدود ۱۴۶۰ نفر از آنان مردم عادی هستند. همچنین نزدیک به ۴۰ هزار نفر در جریان این تجاوز، مجروح شده‌اند که ۵۰۴۶ نفر از آنان را زنان و ۲۰۱۸ نفر را افراد زیر ۱۸ سال (کودک) تشکیل می‌دهند (خبرگزاری مهر، ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵). تخصیص سهم تقریبی ۴۵ درصدی از کل تلفات به غیرنظامیان، هرگونه ادعای متجاوزان مبنی بر رعایت موازین حقوق بشردوستانه را از اساس باطل می‌سازد. از منظر حقوق بین‌الملل، این حجم فاجعه‌بارِ تلفات انسانی ناقض صریح «قاعدهٔ تفکیک» و «اصل تناسب» بوده و با هیچ مزیت نظامی مستقیمی قابل توجیه نیست.

در همین حال، بر اساس بیانیهٔ رسمی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (UNHCR)، شدت و گستردگی حملات به مناطق مسکونی ایران منجر به جابه‌جایی و آوارگی اجباری حدود ۳.۲ میلیون شهروند ایرانی در داخل مرزها شد (United Nations High

(Commissioner for Refugees, 2026. این حجم از آوارگیِ ناشی از حملات کور، نقض مستقیم مادۀ ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو در خصوص ممنوعیت مطلق جابه‌جایی اجباری و اخراج غیرنظامیان است. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز پیش‌تر در نظری مشورتی در مورد دیوار حایل در فلسطین تصریح کرده است که تخریب اموال غیرنظامی و ایجاد شرایطی که منجر به تغییر دموگرافی یا آوارگی اجباری جمعیت شود، مغایر با تعهدات بین‌المللی دولت‌ها تحت کنوانسیون چهارم ژنو است (Fourth Geneva Convention, 1949, Art. 49).

۲.۲. هدف قرار دادن زیرساخت‌های درمانی و بهداشتی

حمله به نظام سلامت و شبکۀ درمان ایران، یکی از وحشتناک‌ترین ابعاد تهاجم اخیر را رقم زد. طبق آمارهای رسمی وزارت بهداشت، در کنار تخریب تعداد زیادی از تجهیزات امدادرسانی و کشته‌شدن پرسنل بهداشتی، ۴۴۹ مرکز درمانی، پایگاه فوریت‌های پزشکی و مرکز هلال احمر مورد اصابت مستقیم یا ترکش قرار گرفتند (Iran Daily, April 30, 2026).

بیمارستان‌های بزرگی نظیر بیمارستان گاندی و خاتم‌الانبیا در تهران در حالی هدف حملات هوایی و پهپادی قرار گرفتند که بر اساس مادۀ ۱۸ کنوانسیون چهارم ژنو، بیمارستان‌های غیرنظامی که برای ارائۀ مراقبت به مجروحان، بیماران و زایمان تشکیل شده‌اند، تحت هیچ شرایطی نباید هدف حمله قرار گیرند و باید همواره توسط طرفین مخاصمه محترم شمرده و حمایت شوند (Fourth Geneva Convention, Art. 18).

کمیتۀ بین‌المللی صلیب سرخ بارها یادآور شده است که مصونیت مراکز درمانی تنها زمانی زایل می‌شود که از آن‌ها برای انجام اقدامات زیان‌آور برای دشمن، خارج از وظایف انسانی‌شان، استفاده شود؛ آن هم تنها پس از صدور اخطار با تعیین مهلت زمانی مناسب و نادیده گرفته شدن آن اخطار (International Committee of the Red Cross, supra note 1). در مخاصمۀ اخیر، تکرار الگوی بمباران مراکز درمانی بدون ارائۀ هیچ‌گونه سند یا اخطار قبلی، نشان از یک استراتژی نظامی هولناک برای فلج کردن توان تاب‌آوری جامعۀ مدنی ایران داشت. به‌عبارت دیگر، با توجه به سابقۀ رفتار اسرائیل پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ در غزه و تعدد حملات به مراکز درمانی ایران، این حملات را نمی‌توان خطای محاسباتی یا تلفات جانبی تلقی کرد. تکرار استراتژی حملۀ عمدی به کادر درمان، مراکز پزشکی و زیرساخت‌های سلامت، در صورت احراز عناصر مادی و روانی لازم، بر اساس مادۀ ۸ اساسنامه رم می‌تواند مصداق جنایت جنگی تلقی شود. افزون بر این، چنانچه چنین حملاتی به‌صورت گسترده یا سازمان‌یافته و در چارچوب سیاستی آگاهانه علیه جمعیت غیرنظامی انجام گیرد، ممکن است واجد عناصر جنایت علیه

بشریت، موضوع مادهٔ ۷ اساسنامه رم نیز باشد؛ به‌ویژه در مواردی که فروپاشی نظام سلامت عملاً به محروم‌سازی گستردهٔ غیرنظامیان از مراقبت‌های حیاتی و تحمیل رنج شدید انسانی منجر شود.

۲.۳. فاجعهٔ حمله به مراکز آموزشی و نقض حقوق کودکان

کودکان به‌عنوان آسیب‌پذیرترین گروه در مخاصمات مسلحانه، از حمایت‌های ویژه حقوق بین‌الملل برخوردارند. مادهٔ ۷۷ پروتکل الحاقی اول صراحتاً مقرر می‌دارد که کودکان باید مورد احترام ویژه قرار گیرند و در برابر هرگونه حمله یا آسیب ناشی از جنگ محافظت شوند (Protocol I, supra note 2, Art. 77). تمامی مفاد محتوایی کنوانسیون حقوق کودک نیز این محافظت را در زمینه‌های مختلف روانی، خانوادگی، شخصی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و ... مورد تأکید قرار می‌دهد. این کنوانسیون بیشترین عضو را در مقایسه با سایر اسناد بین‌المللی دارد. نکتهٔ طنز در این مورد، آن است که تنها ایالات متحدهٔ آمریکا این معاهده را امضا کرده اما هنوز تصویب ننموده است (Child Rights International Network, 2013). با این حال، حمله موشکی به مدرسه دخترانه «شجره طیبه» در میناب، که منجر به جان باختن ۱۶۸ نفر عمدتاً کودک زیر ۱۲ سال گردید، به یکی از تاریک‌ترین نقاط عطف این تجاوز تبدیل شده است.

در پی این فاجعه، ولکر تورک، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد، در بیانیه‌ای رسمی در جریان نشست مباحثهٔ فوری (Urgent Debate) شورای حقوق بشر، این حمله را به شدت محکوم کرد و آن را عاملی برای ایجاد وحشتی عمیق، پایدار و روانی در میان جامعهٔ غیرنظامی خواند (Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights, 2026). همچنین، صد استاد حقوق دانشگاه‌های آمریکا در بیانیه‌ای که در ۱۳ آوریل ۲۰۲۶ (بیش از یک‌ماه بعد از تجاوز نظامی) منتشر کردند، کلیت حملهٔ آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران را مصداق بارز نقض منشور ملل متحد و اصول حقوق بشر خواندند و احتمال ارتکاب جنایت جنگی را، ضمن اشاره به گزارش اولیهٔ وزارت دفاع آمریکا در مورد انجام این حمله بر مبنای اطلاعات هوش مصنوعی، مطرح کردند. اگر شواهدی یافت شود که مسئولین این اقدام بی‌پروا (یا سهل‌انگار) بوده‌اند، این رویداد می‌تواند جنایت جنگی محسوب شود (Just Security, April 13, 2026). گفتنی است طبق بند ۲ مادهٔ ۸ اساسنامهٔ رم، هدف‌گیری عمدی ساختمان‌های اختصاص‌یافته به آموزش، مشروط بر اینکه اهداف نظامی نباشند، جنایت جنگی محسوب می‌شود (Rome Statute of the International Criminal Court 1998). چند ماه بعد عفو بین‌الملل نیز در تاریخ ۲۵ ژوئن (۲۵ خرداد ۱۴۰۵) در گزارشی اعلام کرد با گذشت نزدیک به چهار ماه از حملهٔ هوایی آمریکا به مدرسهٔ ابتدایی «شجرهٔ طیبه» در شهر میناب، هنوز هیچ پاسخ روشنی دربارهٔ علت این حمله و مسئولان آن ارائه نشده است. این سازمان از تأخیر در تکمیل و

انتشار نتایج تحقیقات پنتاگون انتقاد کرد و خواستار شفافیت، پاسخ‌گویی و دسترسی خانواده‌های قربانیان به حقیقت، عدالت و جبران خسارت شد. سازمان عفو بین‌الملل در گزارش خود مشخصاً عنوان کرده که ارتش آمریکا مسئول حمله‌ای با موشک‌های هدایت‌شونده تاماهاوک به مدرسه بوده و هیچ تردیدی هم وجود ندارد که آمریکا باید می‌دانست ساختمان هدف یک مدرسه بوده است، زیرا پس از حمله، این موضوع توسط سازمان عفو بین‌الملل، رسانه‌ها و سایر نهادها تأیید شده بود، در حالی که پنتاگون با وجود دسترسی به توان اطلاعاتی پیشرفته‌تر، باید این اطلاعات را پیش از حمله بررسی و راستی‌آزمایی می‌کرد (Amnesty International, 25 June, 2026).

۲.۴. تخریب نظام‌مند زیرساخت‌های علمی، پژوهشی و میراث فرهنگی

جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران فراتر از زیرساخت‌های فیزیکی، بنیان‌های توسعهٔ علمی و هویت تاریخی ایران را نیز هدف گرفته است. در بعد علمی، ۳۰ مرکز دانشگاهی ازجمله دانشگاه تهران، شهید بهشتی، علم و صنعت، صنعتی شریف (خبرگزاری ایرنا، ۱۷ فروردین ۱۴۰۵) همراه با برخی پژوهشکده‌های معتبر همچون انستیتو پاستور و مرکز پردازش سریع و زیرساخت هوش مصنوعی دانشگاه صنعتی شریف با حملات دقیق موشکی منهدم یا دچار خسارت‌های ساختاری سنگین شدند (خبرگزاری تسنیم، ۱۷ فروردین ۱۴۰۵). از منظر حقوق بشردوستانه، این مراکز دارایی‌های صرفاً مدنی هستند و نابودی آن‌ها به معنای سلب «حق بر آموزش» و «حق بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی» مندرج در مواد ۱۳ و ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است (International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR), 1966).

در بعد فرهنگی، حملات هوایی منجر به آسیب به مجموعه‌های تاریخی ارزشمندی نظیر کاخ سعدآباد، کاخ گلستان و عمارت چهل‌ستون گردید. این اقدامات نقض آشکار کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه در خصوص حمایت از اموال فرهنگی در صورت مخاصمهٔ مسلحانه است (UNESCO, 1954). اموال فرهنگی طبق حقوق بین‌الملل عرفی، بازتاب‌دهندهٔ میراث مشترک بشریت‌اند و تخریب آن‌ها بدون ضرورت نظامی مطلق، بر مبنای اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی یک جنایت جنگی واضح است (Rome Statute, supra note 18, Art. 8).

۲.۵. حملات زیست‌محیطی و انهدام زیرساخت‌های انرژی

حملات گسترده به پالایشگاه‌ها، مخازن سوخت فردیس و تهران، مجتمع‌های پتروشیمی و شبکه‌های توزیع برق، علاوه بر قطع دسترسی میلیون‌ها شهروند به نیازهای اولیه، فاجعه‌ای

زیست‌محیطی پدید آورد. طبق گزارش‌های فنی وزارت نیروی ایران، آسیب گسترده به خطوط انتقال و پست‌های کلیدی، تأمین آب شرب و خدمات بیمارستانی را در اوج بحران مختل کرد و در مجموع ۷۱۱ دستگاه پست توزیع برق هوایی و زمینی با مجموع ظرفیت ۱۸۵ هزار کیلوولت‌آمپر صدمه خوردند (اقتصاد نیوز، ۷ تیر ۱۴۰۵).

از سوی دیگر، احتراق میلیون‌ها لیتر مواد نفتی و انتشار گازهای سمی در فضای پایتخت، سلامت عمومی را با تهدیدهای بلندمدت مواجه ساخت و سبب شد تا اعتراض صریح برنامهٔ محیط زیست سازمان ملل و همچنین هشدار سازمان بهداشت جهانی نیز به این اقدام غیرقانونی آمریکا و اسرائیل منتشر شود (United Nations, 10 March 2026). بند ۳ مادهٔ ۳۵ پروتکل الحاقی اول صراحتاً به‌کارگیری روش‌ها یا ابزارهای جنگی را که هدف آن‌ها وارد آوردن آسیب شدید، گسترده و طولانی‌مدت به محیط زیست باشد، ممنوع اعلام کرده است. همچنین مادهٔ ۸ اساسنامهٔ رم، حملاتی را که در آن‌ها آگاهی از صدمات گسترده و درازمدت به محیط زیست با مزیت‌های نظامی ادعایی تناسبی ندارد، جرم‌انگاری کرده است .Rome Statute, supra note 18, Art) (8. تخریب این زیرساخت‌ها حق بر سلامت و حق بر محیط زیست سالم را که از حقوق بنیادین بشر هستند، به‌طور کامل نقض می‌کند.

۳. ساختار قدرت در نظام بین‌الملل و بحران استانداردهای دوگانه

پاسخ نهادهای بین‌المللی و دولت‌های غربی به این حجم از نقض فاحش قواعد آمره بازتاب‌دهندهٔ یک بحران ساختاری در حقوق بین‌الملل است. در حالی که در بحران‌های مشابه جهانی همچون تخاصم نظامی میان روسیه و اوکراین، مکانیسم‌های تحریمی و پیگیری‌های کیفری در دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) با سرعت فعال شدند، اما در قبال وضعیت ایران، انفعال دیپلماتیک حاکم بود.

با این حال، جامعهٔ حقوقی مستقل جهانی در برابر این وضعیت سکوت نکرد. همان‌گونه که عنوان شد، در یک بیانیهٔ تاریخی، بیش از صد استاد حقوق بین‌الملل صراحتاً اعلام کردند که تهاجم نظامی به ایران فاقد هرگونه مبنای قانونی در دکترین دفاع مشروع (ماده ۵۱ منشور) بوده و نقض آشکار بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد در خصوص ممنوعیت توسل به زور است. همگام با آن‌ها، کانون وکلای بین‌المللی که از سال ۱۹۴۷ فعال بوده و از پیشروترین نهادهای حقوقی جهان می‌باشد نیز، با انتشار تحلیلی مستند، کل فرآیند جنگ را فاقد مشروعیت حقوقی و ناقض ثبات بین‌المللی دانست (International Bar Association, 11 March, 2026). محکومیت‌های صادره از سوی گزارشگران ویژهٔ شورای حقوق بشر (که البته سعی داشتند با پرداختن هم‌زمان به

موارد ادعایی نقض حقوق بشر توسط ایران مواضع خود را منصفانه و عادلانه نشان دهند) و ده‌ها مقالهٔ حقوقی از سوی پژوهشگران مستقل نیز فقدان مشروعیت حقوقی و موارد متعدد نقض حقوق بشردوستانه و حقوق بشر را پررنگ‌تر نمود.

با این‌حال از منظری دیگر، سایر بحران‌های ساخته‌شده برای این جنگ، از جمله ایجاد کمبود عمدی ارز و اختلال در مبادلات مالی (Aljazeera, 13 February, 2026) که بر زندگی روزمرهٔ مردم اثر گذاشت، همراه با تشدید فشارهای برخاسته از تحریم‌های یک‌جانبهٔ غیرقانونی آمریکا علیه مردم و نظام ایران نشان داد که در طول این دوره، ابزارهای اقتصادی نیز در تکمیل حملات نظامی برای نقض حقوق بنیادین شهروندان ایرانی به کار گرفته شده‌اند.

۴. نتیجه‌گیری

مخاصمهٔ مسلحانه علیه ایران نشان داد که فاصله میان «حقوق اعلامی» و «حقوق اعمالی» در عرصه بین‌الملل، با منافع ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ تنظیم می‌شود. بمباران مـدارس، بیمارستان‌ها، اماکن فرهنگی و زیرساخت‌های حیاتی، نه اشتباهات تاکتیکی، بلکه نقض نظام‌مند حقوق بین‌الملل بشردوستانه‌اند که با هدف وادار ساختن یک ملت به تسلیم انجام می‌شوند. دردناک‌تر از خود جنگ، سکوت یا واکنش حداقلی بسیاری از دولت‌ها، رسانه‌ها و نهادهای غربی است که همواره خود را مدافع حقوق بشر معرفی می‌کنند. افکار عمومی جهان عمدتاً تحت تأثیر روایت رسانه‌های آمریکایی و اسرائیلی قرار می‌گیرند و بخش مهمی از رنج انسانی مردم ایران را یا نادیده می‌گیرند یا با توجیهات امنیتی و نظامی می‌پوشانند. این وضعیت، بار دیگر مسئلهٔ استانداردهای دوگانه را در نظام بین‌الملل برجسته می‌سازد.

در حقیقت گذار از حقوق بین‌الملل اگرچه از دیرباز نقشهٔ راه سیاست‌های خارجی ایالات متحده و اسرائیل است اما دورهٔ ریاست جمهوری دونالد ترامپ، از این منظر بی‌نظیر تلقی می‌گردد. تبعیت از قوانین حقوق بین‌الملل حتی در صحبت‌های او نیز مغفول بوده و اعضای دولت وی حتی در کلام نیز چندان وقعی به حقوق نمی‌گذارند. ربایش رئیس جمهور ونزوئلا، حمایت‌های مطلق از اسرائیل، درخواست تصاحب گرینلند، تهدیدهای چندبارهٔ کوبا و در صدر همهٔ این‌ها دوبار حملهٔ گسترده به ایران و ارتکاب نقض‌های گستردهٔ حقوق بشر و بشردوستانه، حکایت از مرحله‌ای جدید از بی‌نظمی و حاکمیت زور در جهان دارد.

ایران در خط مقدم آسیب‌های پدیده مذکور قرار گرفته و همان‌طور که در متن مقاله بدان اشاره شد، حملات متعددی را علیه زیرساخت‌های بهداشتی، درمانی، دارویی، انرژی، حمل و نقل، علمی پژوهشی و فناوری خود متحمل گردیده و بخشی از عالی‌رتبه‌ترین مقامات خود (رهبر و تعدادی از

اعضای خانوادهٔ ایشان، همراه با عالی‌رتبه‌ترین فرماندهان نظامی و غیرنظامی) و همچنین جمع زیادی از شهروندان غیرنظامی خود را از دست داده است.

اگر جامعه بین‌المللی و نهادهای قضایی جهانی نظیر دیوان کیفری بین‌المللی، ناقضان این اصول را پاسخگو نکنند، بدعت‌های خطرناکی شکل خواهد گرفت که نتیجهٔ آن، فروپاشی کامل اعتبار حقوق بین‌الملل و بازگشت به دکترین «حق با قدرت است» خواهد بود. اکنون و در میان این حجم از بی‌اعتنایی به حقوق بین‌الملل، هنوز به‌نظر می‌رسد حفاظت از حقوق بشر و قواعد حقوق بشردوستانه، فراتر از مرزها و سیاست‌ها، تنها راه حفظ صلح و امنیت پایدار جهانی است.

فهرست منابع:

الف) منابع فارسی:

- اقتصاد نیوز (۷ تیر ۱۴۰۵). خسارت ۲۵ همتی جنگ به شبکه توزیع برق. قابل دسترسی در: https://B2n.ir/mb2637
- خبرگزاری ایرنا (۱۷ فروردین ۱۴۰۵). جنگ تحمیلی سوم و هدف‌گیری علم؛ دانشگاه‌ها زیر آتش حملات. قابل دسترسی در: https://B2n.ir/wk2617
- خبرگزاری تسنیم (۱۷ فروردین ۱۴۰۵). هدف قرار گرفتن زیرساخت محاسباتی مبتنی بر هوش مصنوعی کشور. قابل دسترسی در: https://B2n.ir/zm6140
- خبرگزاری مهر (۶ اردیبهشت ۱۴۰۵). شهادت ۳ هزار و ۴۶۸ نفر در جنگ رمضان؛ ۴۵ درصد از شهدا غیرنظامی بودند قابل دسترسی در: https://B2n.ir/xw3375

ب) منابع انگلیسی:

- Aljazeera. (13 February, 2026). US says it caused dollar shortage to trigger Iran protests: What that means. Available at: .https://www.aljazeera.com/economy/2026/2/13/us-says-it-caused-dollar-shortage-to-trigger-iran-protests-what-that-means
- Amnesty International. (25 June 2026). USA: Four months after horrific Minab school airstrike, accountability delayed. Available at: https://www.amnesty.org/en/latest/news/2026/06/usa-four-months-after-horrific-minab-school-airstrike-accountability-delayed/
- Child Rights International Network. (2013). UNITED STATES: National Laws. Available at: https://archive.crin.org/en/library/publications/united-states-national-laws.html
- Fourth Geneva Convention. (1949). Available at: https://ihl-databases.icrc.org/assets/treaties/380-GC-IV-EN.pdf
- International Bar Association. (11 March, 2026). The Israel-US-Iran conflict. Available at: https://www.ibanet.org/The-Israel-US-Iran-conflict
- International Committee of the Red Cross (ICRC), "The basic principles of international humanitarian law," 2024.
- International Court of Justice (ICJ), Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 2004, p. 136, para. 139.

- International Court of Justice (ICJ), Oil Platforms (Islamic Republic of Iran v. United States of America), Judgment, I.C.J. Reports 2003, p. 161, para. 51.
- International Court of Justice. (1996). Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons. Available at: https://www.icj-cij.org/public/files/case-related/95/095-19960708-ADV-01-00-EN.pdf . Protocol Additional I, supra note 2, Art. 51(5)
- International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights. (1966) Available at: https://treaties.un.org/doc/treaties/1976/01/19760103%2009-57%20pm/ch_iv_03.pdf
- Iran Daily (April 30, 2026). US-Israel strikes damage 449 health facilities in Iran, 40,000 treated free. Available at: https://newspaper.irandaily.ir/8105/8/23242
- Just Security. (April 13, 2026). Over 100 International Law Experts Warn: U.S. Strikes on Iran Violate UN Charter and May Be War Crimes. Available at: https://www.justsecurity.org/135423/professors-letter-international-law-iran-war/
- Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights (OHCHR), "Statement by UN Human Rights Chief Volker Türk to the UN Human Rights Council's urgent debate on the Minab school strike in Iran," 2026.
- Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I), June 8, 1977, 1125 U.N.T.S. 3, Art. 48.
- Rome Statute of the International Criminal Court. (1998). Available at: https://www.icc-cpi.int/sites/default/files/2024-05/Rome-Statute-eng.pdf
- UN Environment Program. (13 March, 2026). UNEP statement on environmental damage arising from the conflict in the Middle East. Available at: https://www.unep.org/news-and-stories/statements/unep-statement-environmental-damage-arising-conflict-middle-east
- UNESCO. (1954). Convention for the Protection of Cultural Property in the Event of Armed Conflict. Available at: https://www.unesco.org/en/legal-affairs/convention-protection-cultural-property-event-armed-conflict-regulations-execution-convention
- United Nations High Commissioner for Refugees (UNHCR), "UNHCR: 3.2 million Iranians temporarily displaced as Iran conflict intensifies," Press Release, 2026.
- United Nations. (10 March, 2026). GENEVA / MIDDLE EAST HUMANITARIAN UPDATE. Available at: https://media.un.org/unifeed/en/asset/d354/d3542370

تجاوز نظامی به ایران و آینده نظم هنجارمحور

علی اسمعیلی اردکانی[۲]

مقدمه

دگرگونی‌های ساختاری سیاست بین‌الملل در دهۀ اخیر، گزاره‌های سنتی پیرامون پویایی‌های نظم جهانی را با چالشی بنیادین مواجه کرده است. امروزه کانون مخاطرات بین‌المللی دیگر صرفاً به تغییرات مکانیکی در موازنۀ سخت قدرت میان قطب‌های بزرگ محدود نمی‌شود؛ بلکه به بحرانی انباشته در مشروعیت قواعد، هنجارها و سازوکارهای نهادی بازمی‌گردد که طی هشت دهۀ گذشته، شالودۀ نظم هژمونیک غرب را تشکیل داده است. برخلاف دهه‌های پایانی قرن بیستم که ادبیات روابط بین‌الملل عمدتاً بر پیامدهای گذار قدرت، افول نظم تک‌قطبی و برآمدن بازیگران نوظهور متمرکز بود، در سال‌های اخیر پرسش محوری پژوهشگران به سطحی کلان‌تر منتقل شده است؛ اینکه آیا ساختار موسوم به «نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد» اساساً از ظرفیت بازتولید اقتدار و اقناع هنجاری برخوردار است یا خیر. این چرخش تحلیلی سبب شده تا مفاهیمی چون مناقشۀ هنجاری فرسایش هنجارها و بحران مشروعیت به مفاهیمی دلالت‌گر در تبیین گذارهای جاری سیاست جهانی بدل شوند.

مقالۀ حاضر به بررسی نسبت میان جنگ ایران و آیندۀ نظم هنجارمحور می‌پردازد. استدلال اصلی مقاله آن است که چالش کنونی نظام بین‌الملل را نباید صرفاً در قالب رقابت قدرت‌های بزرگ یا تغییر موازنۀ قوا تبیین کرد؛ بلکه باید آن را نشانۀ گذار تدریجی از «مناقشه بر سر هنجارها» به «بحران مشروعیت نظم هنجاری» دانست. بر همین اساس، این مقاله در چهار بخش سازمان یافته است. بخش نخست، به بازتعریف نظریِ مبانیِ نظم هنجارمحور و مفهوم نظم مبتنی بر قواعد با تکیه بر دیدگاه‌های آیکنبری، کاکس و ادبیات جدید نظم بین‌المللی می‌پردازد؛ بخش دوم، با تفکیک مفهومی میان نظام و نظم بین‌المللی، فرسایش مشروعیت ساختارهای هنجاری را در پرتو آرای منتقدی چون تراختنبرگ واکاوی می‌کند؛ بخش سوم، پیامدهای این تحولات و فرسایش سرمایۀ مشروعیت را بر آیندۀ نظام بین‌الملل، جایگاه قدرت‌های نوظهور و کشورهای جنوب جهانی تبیین می‌نماید و در نهایت، بخش چهارم با تمرکز بر رخداد حمله به ایران، این

---

[۲] – استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

بحران را به‌عنوان نقطهٔ عطف ساختاری در گذار نظام جهانی به سوی یک نظم متکثر، چندهنجاری و مبتنی بر رقابت برای بازتولید مشروعیت مورد تحلیل قرار می‌دهد.

۱. بازتعریفی نظری از نظم هنجارمحور

ادبیات نوین روابط بین‌الملل آشکار می‌سازد که دوام ترتیبات بین‌المللی بیش از آنکه بر ستون‌های سخت قدرت مادی هژمون استوار باشد، وامدار پذیرش بیناذهنی، مشروعیت سیاسی و خصلت اجتماعی قواعدی است که نظم بر پایه آن‌ها شکل می‌گیرد. از این منظر، بحران زمانی آغاز نمی‌شود که قوانین و معاهدات صوری به‌یکباره ناپدید شوند، بلکه متغیر کلیدی، زوال تدریجی ادراک بازیگران نسبت به بی‌طرفی، جهان‌شمولی و یکپارچگی کارکردی این قواعد است. در واقع، چالش محوری نه فقدان وجودی قواعد، بلکه شکاف فزاینده میان اصول اعلامی و عملکرد اعمالی قدرت‌های مؤسس و سازوکارهای تبعیض‌آمیز اجرای آن‌هاست.

این بازخوانی فرانظری، با رویکردهای انتقادی به هستی‌شناسی روابط بین‌الملل هم‌پوشانی وثیقی دارد. چنان‌که استفن کاکس در نقد متون کلیدی این رشته استدلال می‌کند، تمرکز افراطی ادبیات کلاسیک بر مفروضهٔ آنارشی، موجب حاشیه‌نشینی و خوانش سطحی از مفهوم نظم بین‌المللی شده است. به باور وی، نظم‌های بین‌المللی را نمی‌توان صرفاً با متغیرهای ساختاریِ غیبت حکومت جهانی یا توزیع مکانیکی قدرت تشریح کرد، بلکه نظم‌ها حاصل «توافقات بنیادین سیاسی» میان دولت‌ها هستند، که بستر شکل‌گیری قواعد، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی محسوب می‌شوند. از این رو، قوانین و سازمان‌های بین‌المللی ذاتاً نظم‌آفرین نیستند، بلکه کارآمدی و پایایی آن‌ها کاملاً به وجود و استمرار همان توافق‌های کلان سیاسی وابسته است که مشروعیت و قابلیت انفاذ هنجارها را تضمین می‌کنند.

این منطق تحلیل، پیوند مستقیمی با نظریهٔ نظم لیبرال جان آیکنبری دارد. آیکنبری استدلال می‌کند که تمایز استراتژیک هژمونی پسا–۱۹۴۵ ایالات متحده با امپراتوری‌های تاریخی، در توانایی آن برای «نهادینه‌سازی قدرت» از طریق پذیرش محدودیت‌های حقوقی و سازوکارهای چندجانبه‌گرایی نهفته بود. مشروعیت نظم لیبرال دقیقاً از این گزاره ناشی می‌شد که حتی قدرت‌های مسلط نیز خود را در چارچوب قواعد مشترک تعریف کرده و اقتدارشان را از مجرای نهادهای چندجانبه اعمال می‌نمایند. در نتیجه، بقای این نظم بیش از آنکه به حفظ برتری سخت‌افزاری واشنگتن وابسته باشد، به حفظ «سرمایهٔ مشروعیتی» منوط است که از انطباق گفتار هنجاری و رفتار عملی قدرت‌های اصلی حاصل می‌شود.

همین خط تحلیلی با زبانی دیگر در رویکرد نوگرامشی رابرت کاکس بازتاب یافته است. کاکس هژمونی را سازه‌ای سه‌بعدی و حاصل هم‌افزایی پویا میان «توانمندی‌های مادی»، «نهادها» و «انگاره‌های مشروعیت‌بخش» تلقی می‌کند. در این چارچوب، زوال نظم لزوماً با فروپاشی مادی آغاز نمی‌شود؛ بلکه زمانی رخ می‌دهد که ایده‌های توجیه‌گر هژمونی، کارکرد اقناعی خود را در مشروعیت‌بخشی به رفتارهای قدرت مسلط نزد دیگر بازیگران از دست بدهند. سرمایهٔ هنجاری، ابزار اصلی اعمال رهبری با کمترین هزینه (یعنی جایگزینی رضایت به جای اجبار) است و فرسایش آن، نظم را ناگزیر به سمت تکیه بر ابزارهای سخت و قهری سوق می‌دهد که خود کاتالیزور بحران نهایی نظم خواهد بود.

بر همین اساس، رخدادهای مهم سال‌های اخیر از جمله پاندمی کرونا، جنگ اوکراین و جنگ اسرائیل و آمریکا علیه ایران را می‌توان فراتر از پیامدهای امنیتی یا ژئوپلیتیکی آن‌ها، به‌عنوان آزمونی برای اعتبار نظم هنجاری موجود تحلیل کرد. اهمیت این رخدادها تنها در تغییرات احتمالی موازنهٔ قدرت نیست، بلکه در تأثیری است که بر برداشت دولت‌ها و افکار عمومی جهانی از بی‌طرفی نهادهای بین‌المللی، جهان‌شمولی قواعد و کارآمدی سازوکارهای حکمرانی جهانی بر جای می‌گذارند. هر اندازه ادراک اجرای گزینشی قواعد گسترش یابد، زمینه برای شکل‌گیری مناقشه هنجاری، کاهش اعتماد به نهادهای بین‌المللی و در نهایت فرسایش سرمایهٔ مشروعیتِ نظم، فراهم‌تر خواهد شد.

۲. نظم هنجاری و فرسایش مشروعیت در نظام بین‌الملل

یکی از مهم‌ترین چرخش‌های نظری در مطالعات روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر، انتقال تمرکز پژوهشگران از مفهوم سنتی «توزیع قدرت مادی» به سمت «کیفیت و ماهیت نظم بین‌المللی» بوده است. با این حال، ارزیابی‌های انتقادی جدید نشان می‌دهند که تمرکز صرف بر آنارشی و توزیع قدرت، پویایی‌های تاریخی سیاست بین‌الملل را نادیده می‌گیرد؛ چرا که قدرت مادی هرچند شرطی لازم برای شکل‌گیری نظم است، اما بدون وجود یک سازش سیاسی پایدار، شرط کافی برای استمرار آن محسوب نمی‌شود.

در این راستا، تفکیک مفهومی میان «نظام بین‌الملل» و «نظم بین‌المللی» ضرورت می‌یابد. نظام بین‌الملل صرفاً به مجموعه‌ای از دولت‌ها و الگوهای تعاملیِ ناشی از ارتباط متقابل آن‌ها در یک محیط فاقد حکومت مرکزی اشاره دارد. در مقابل، نظم بین‌المللی هدفی تعمدی و هنجاری است که بر پایه «توافقات اساسی» میان دولت‌ها استوار است. این توافقات که می‌توانند متقارن (مانند تعیین حوزه‌های نفوذ متقابل) یا نامتقارن (مانند اعطای تضمین‌های امنیتی در ازای حق امتیاز

پایگاه نظامی) باشند، نقش‌های متفاوتی از رهبری و تابعیت را میان بازیگران توزیع کرده و با ایجاد قواعد و انتظارات مشترک، رفتار دولت‌ها را پیش‌بینی‌پذیر می‌سازند. از این رو، فرسایش مشروعیت قواعد، لزوماً به معنای فروپاشی کل نظام بین‌الملل نیست، بلکه کیفیت حکمرانی مؤثر را در درون آن نظم دگرگون می‌کند (Cox, 2026).

بر همین اساس، باید میان مفهوم عام «نظم بین‌المللی» و الگوی خاص آن یعنی «نظم لیبرال» تمایز قائل شد. نظم بین‌المللی لیبرال که پس از جنگ جهانی دوم تحت رهبری ایالات متحده شکل گرفت، محصول هم‌پیوندی نهادهای امنیتی چندجانبه، هژمونی متنفذ، گشودگی اقتصادی و هویت مدنی مشترک بود (Deudney, 1999). جان ایکنبری در تبیین تکامل این نظم استدلال می‌کند که مزیت تاریخی انترناسیونالیسم لیبرال در شیوه اعمال قدرت از طریق «خویشتن‌داری استراتژیک» نهفته است. بر این اساس، قدرت‌های بزرگ پس از پیروزی در جنگ‌های بزرگ، به جای تحمیل صرف قدرت، بخشی از اختیارات خود را در قالب نهادها و قواعد چندجانبه محدود می‌کنند؛ سازوکاری که سبب می‌شود دولت‌های ضعیف‌تر، عضویت در نظم را کم‌هزینه‌تر از خروج از آن ارزیابی کنند و بدین ترتیب، سلطهٔ هژمونیک به «اقتدار مشروع» تبدیل می‌شود (Ikenberry, 2006).

با این حال، تحلیل تاریخی تراختنبرگ نشان می‌دهد برخلاف ادعای جریان‌های غالب نظری، نظم پس از جنگ جهانی دوم محصول طراحی هوشمندانهٔ یک نظام هنجارمحور یا پایبندی به اصول دموکراتیک و لیبرال نبوده است؛ بلکه این ثبات اساساً بر مبنای پویایی‌های سنتی قدرت، موازنهٔ قوا و تفاهم متقابل بر سر مناطق نفوذ شکل گرفته است. شواهد تاریخی آشکار می‌سازد که حتی رهبرانی چون فرانکلین روزولت در جریان جنگ جهانی دوم، ایدهٔ بازسازی جهان را نه بر مبنای «برابری حاکمیت‌ها» یا ایجاد «باشگاهی از دموکراسی‌ها»، بلکه بر پایهٔ الگوی واقع‌گرایانه «چهار پلیس» (ایالات متحده، بریتانیا، شوروی و چین) جلو می‌بردند که در آن قدرت‌های بزرگ تصمیم‌گیرندگان اصلی منطقهٔ نفوذ خود بودند و حق مداخلهٔ سخت‌افزاری علیه کشورهای کوچک‌تر را برای خود محفوظ می‌داشتند بنابراین، آنچه صلح دوران جنگ سرد را تضمین کرد، نه ماهیت تکثرگرای هنجارها، بلکه احترام متقابل به قدرت رقیب و مشروعیت بخشیدن به منافع ژئوپلیتیک سنتی بود (Trachtenberg, 2025: 11).

این کارکرد نهادی، مفهوم «سرمایهٔ مشروعیت» را در کانون تحلیل‌های ساختاری قرار می‌دهد. هرگاه اعتماد دولت‌ها به اعتبار قواعد مشترک و پیش‌بینی‌پذیری رفتار بازیگران اصلی کاهش یابد، هزینهٔ ادارهٔ نظم افزایش یافته و سیستم بیش از پیش به ابزارهای اجبار وابسته می‌شود. با این حال، ایکنبری یادآور می‌شود که چالش‌های معاصر پیش روی این هژمونی، نه بحرانِ خودِ

انترناسیونالیسم لیبرال، بلکه یک «بحران اقتدار» و ناشی از مبارزهٔ سیاسی بر سر توزیع نقش‌ها و حقوق جدید در درون یک سیستمِ هم‌وابسته است (Ikenberry, 2011).

تراختنبرگ در بسط این «بحران اقتدار»، کارکرد خود نهادهای بین‌المللی را به‌عنوان ستون‌های حافظ نظم هنجاری نیازمند بازنگری جدی می‌داند؛ چراکه این نهادها آن‌گونه که ادعا می‌شود، نه توانستند آزادی عمل قدرت‌های بزرگ را محدود کنند و نه لزوماً عامل ترویج ثبات و صلح اقتصادی بودند . بررسی تجربی ساختارهایی چون «ناتو» نشان می‌دهد که پاتوق‌های نهادی بیشتر ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به هژمونی ارضی بودند تا مهار آن. افزون بر این، در حوزه اقتصاد سیاسی، نهادی مانند سیستم «برتون وودز» به دلیل صلبیت در نرخ ارز، عملاً به جای تسهیل، به «دشمن تجارت آزاد» مبدل شد و محدودیت‌های شدیدی را بر جریان سرمایه تحمیل کرد. جهش بی‌سابقهٔ شاخص باز بودن اقتصاد جهانی درست پس از فروپاشی این سیستم در سال ۱۹۷۱، گواهی بر این مدعاست که نظم و ثبات بین‌المللی نه لزوماً از مسیر برساختِ نهادهای هنجاری، بلکه گاهی به‌طور خودانگیخته و از دل زوال و سقوط این نهادها و بر اساس تعامل آزاد منافع بازیگران متولد می‌شود (Trachtenberg, 2025: 40).

از سوی دیگر، رابرت کاکس با رویکردی انتقادی، پایداری هژمونی و نظم‌های بین‌المللی را فراتر از قدرت مادی محض می‌داند. از دیدگاه کاکس، یک نظم بین‌المللی پایدار زمانی قوام می‌یابد که سه رکنِ «قدرت مادی»، «نهادها» و «اندیشه‌های مشروعیت‌بخش» در یک پیوند متقابل قرار گیرند. بر این اساس، فرسایش مشروعیت هنجاری و شکل‌گیری شکاف میان ارزش‌های اعلامی نظم با عملکرد واقعی بازیگران مسلط، مستقیماً توان اقناعی نهادها را تضعیف کرده و انگیزهٔ بازیگران تجدیدنظرطلب را برای به چالش کشیدن قواعد موجود افزایش می‌دهد (Cox, 1987).

۳. پیامدهای تحول نظم هنجاری برای آیندهٔ نظام بین‌الملل و جایگاه قدرت‌های نوظهور

چالش‌های هنجاری پیش روی نظم بین‌المللی را نباید صرفاً به‌عنوان بحرانی گذرا یا ناشی از یک یا چند رخداد سیاسی تلقی کرد. آنچه اهمیت بیشتری دارد، تأثیر انباشتی این تحولات بر آیندهٔ نظم جهانی و شیوهٔ بازتولید مشروعیت در نظام بین‌الملل است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نظم‌های بین‌المللی معمولاً نه با شکست ناگهانی، بلکه از طریق فرسایش تدریجی اعتبار قواعد، کاهش اعتماد به نهادهای بین‌المللی و تضعیف اجماع درباره ارزش‌های بنیادین دچار تحول می‌شوند. از این منظر، مسئلهٔ اصلی امروز نه فروپاشی فوری نظم موجود، بلکه ورود آن به

مرحله‌ای از بازتعریف هنجاری است که در آن، مشروعیت به مهم‌ترین متغیر تعیین‌کنندهٔ آیندهٔ نظم بین‌المللی تبدیل می‌شود.

در این چارچوب، نخستین پیامد قابل توجه، افزایش فاصلهٔ میان «قدرت نهادی» و «اقتدار هنجاری» است. بسیاری از نهادهای بین‌المللی همچنان از نظر حقوقی، سازمانی و اداری به فعالیت خود ادامه خواهند داد، اما استمرار فعالیت یک نهاد الزاماً به معنای حفظ اقتدار آن نیست. اقتدار نهادها زمانی تداوم می‌یابد که دولت‌ها آن‌ها را مرجع بی‌طرف حل اختلاف، اجرای قواعد و مدیریت منافع متعارض بدانند. هر اندازه این برداشت تضعیف شود، نهادهای بین‌المللی، حتی بدون تغییر در ساختار حقوقی خود، بخشی از ظرفیت تأثیرگذاری و نقش تنظیم‌گری خود را از دست خواهند داد. به همین دلیل، بحران مشروعیت را باید بیش از آنکه بحرانی نهادی دانست، بحرانی در حوزه اعتماد سیاسی و اعتبار هنجاری تلقی کرد (روایت ابرار، ۱۴۰۴).

دومین پیامد، افزایش گرایش دولت‌ها به بازتفسیر قواعد بین‌المللی است. در شرایطی که اجماع بر سر معنای قواعد کاهش می‌یابد، دولت‌ها تلاش می‌کنند برداشت‌های متفاوتی از اصول حقوقی، مسئولیت‌های بین‌المللی و حدود اختیارات نهادهای جهانی ارائه دهند. این روند به تدریج موجب می‌شود که وحدت تفسیری جای خود را به تکثر تفسیری بدهد. در چنین وضعیتی، اختلافات میان دولت‌ها دیگر صرفاً بر سر منافع یا سیاست‌ها نیست، بلکه درباره تفسیر مشروعیت‌بخش خود قواعد نیز شکل می‌گیرد. این تحول، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظم بین‌المللی در حال گذار است که در آن، رقابت بر سر روایت‌های مشروعیت‌بخش، اهمیتی هم‌سنگ رقابت بر سر منابع قدرت پیدا می‌کند (روایت ابرار، ۱۴۰۴، ۲۰–۱۹).

پیامد سوم به جایگاه قدرت‌های نوظهور و کشورهای جنوب جهانی مربوط می‌شود؛ تا زمانی که نظم موجود از مشروعیت گسترده برخوردار بود، بسیاری از این کشورها، علی‌رغم انتقاد از برخی سازوکارها، هزینهٔ اصلاح بنیادین نظم را بیش از منافع آن ارزیابی می‌کردند. اما کاهش تدریجی سرمایهٔ مشروعیت، انگیزهٔ آن‌ها را برای مشارکت فعال‌تر در بازنگری قواعد و نهادهای بین‌المللی افزایش داده است. در سال‌های اخیر، مطالبهٔ اصلاح ساختار حکمرانی جهانی، بازنگری در سازوکارهای تصمیم‌گیری نهادهای بین‌المللی، افزایش سهم کشورهای در حال توسعه در نهادهای اقتصادی و مالی جهانی و تأکید بر چندجانبه‌گرایی فراگیرتر، بیش از گذشته در دستور کار بسیاری از قدرت‌های نوظهور قرار گرفته است. بنابراین، آینده نظم جهانی احتمالاً بیش از آنکه صحنهٔ جانشینی یک قدرت مسلط با قدرتی دیگر باشد، عرصهٔ رقابت میان برداشت‌های متفاوت از مشروعیت، عدالت و حکمرانی جهانی خواهد بود.

در همین راستا، نقش قدرت‌های نوظهور نیز در حال تغییر است. این بازیگران دیگر صرفاً به دنبال افزایش سهم خود در توزیع قدرت نیستند، بلکه در پی ایفای نقش فعال‌تری در شکل‌دهی به قواعد و هنجارهای بین‌المللی هستند. از این منظر، رقابت آینده بیش از آنکه بر سر کنترل قلمرو یا منابع باشد، بر سر تعریف قواعد، ارزش‌ها و معیارهایی خواهد بود که مشروعیت نظم آینده را تعیین می‌کنند. به همین دلیل، مفهوم «قدرت هنجاری» در کنار قدرت اقتصادی، فناورانه و نظامی، به یکی از ابعاد مهم رقابت میان بازیگران بین‌المللی تبدیل شده است.

در این میان، آیندهٔ نظم بین‌المللی را نباید به صورت دوگانه‌ای میان «تداوم کامل نظم موجود» یا «فروپاشی کامل آن» تصور کرد. شواهد موجود بیشتر از آن حکایت دارد که نظام بین‌الملل وارد دوره‌ای از گذار تدریجی شده است که در آن، برخی عناصر نظم لیبرال همچنان پابرجا خواهند ماند، اما در کنار آن، قواعد، نهادها و ترتیبات جدیدی نیز شکل خواهند گرفت. در چنین شرایطی، احتمال همزیستی چندین الگوی متفاوت از حکمرانی جهانی افزایش می‌یابد و بازیگران مختلف تلاش خواهند کرد از طریق نهادهای موجود یا ایجاد ترتیبات مکمل، برداشت‌های خود را از نظم مطلوب دنبال کنند.

از منظر نظری، این وضعیت را می‌توان گذار از «هژمونی مبتنی بر رضایت» به «رقابت برای بازتولید مشروعیت» دانست. اگر در دهه‌های گذشته مسئله اصلی آن بود که چه قدرتی توانایی مدیریت نظم را دارد، اکنون پرسش مهم‌تر آن است که کدام الگو قادر خواهد بود اعتماد گسترده‌تری نسبت به قواعد و نهادهای خود ایجاد کند. در چنین شرایطی، مشروعیت به مهم‌ترین سرمایهٔ راهبردی نظم‌های بین‌المللی تبدیل می‌شود که برخلاف قدرت مادی، نه از طریق اجبار، بلکه از رهگذر پذیرش، اعتماد و اقناع بازتولید می‌شود.

در نهایت می‌توان گفت آیندهٔ نظام بین‌الملل بیش از آنکه تحت تأثیر تغییرات صرف در موازنهٔ قدرت قرار گیرد، به کیفیت بازسازی سرمایهٔ مشروعیت وابسته خواهد بود. اگر نهادهای بین‌المللی و بازیگران اصلی بتوانند اعتماد از دست‌رفته را از طریق اصلاح سازوکارهای تصمیم‌گیری، افزایش شفافیت، تقویت اجرای بی‌طرفانهٔ قواعد و بازتعریف مبانی حکمرانی جهانی احیا کنند، امکان تداوم نظم موجود، هرچند با اصلاحات قابل توجه، همچنان وجود خواهد داشت. اما اگر روند فرسایش مشروعیت ادامه یابد، نظام بین‌الملل به سوی نظمی متکثرتر، رقابتی‌تر و از نظر هنجاری مناقشه‌آمیزتر حرکت خواهد کرد که در آن، توزیع قدرت تنها یکی از ابعاد رقابت خواهد بود و مشروعیت، به مهم‌ترین میدان رقابت میان بازیگران جهانی تبدیل خواهد شد.

۴. حمله به ایران و دورنمای نظم هنجار محور

فارغ از اختلاف‌نظرهای موجود دربارهٔ ابعاد حقوقی، سیاسی و امنیتی این رخداد، آنچه برای آیندهٔ نظم بین‌المللی اهمیت دارد، نحوهٔ مواجههٔ نهادهای بین‌المللی و بازیگران اصلی با آن است. نظم مبتنی بر قواعد بر اصولی همچون منع توسل به زور، احترام به حاکمیت دولت‌ها، حفاظت از غیرنظامیان و اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه استوار است. اعتبار این اصول نه صرفاً در متن منشور ملل متحد یا کنوانسیون‌های بین‌المللی، بلکه در اجرای نسبتاً سازگار و غیرتبعیض‌آمیز آن‌ها نهفته است. هرگاه این برداشت گسترده شود که واکنش نهادهای بین‌المللی یا دولت‌های مدعی دفاع از این قواعد، بسته به هویت طرف‌های درگیر یا ملاحظات ژئوپلیتیک تغییر می‌کند، مسئله دیگر صرفاً اختلاف دربارهٔ یک پرونده خاص نیست؛ بلکه اعتماد به بی‌طرفی نظم به چالش کشیده می‌شود.

از این منظر، پیامد اصلی حمله به ایران را نباید صرفاً در معادلات امنیتی خاورمیانه جست‌وجو کرد. این رخداد، همراه با مجموعه‌ای از بحران‌های سال‌های اخیر، احتمالاً روندی را تشدید می‌کند که می‌توان آن را گذار از مناقشهٔ هنجاری به بحران مشروعیت نامید. اگر در گذشته بسیاری از دولت‌ها درباره تفسیر برخی قواعد اختلاف داشتند، اکنون دامنهٔ تردیدها به بی‌طرفی خودِ سازوکارهای اجرای قواعد نیز گسترش یافته است. این تحول می‌تواند انگیزهٔ قدرت‌های نوظهور و کشورهای جنوب جهانی را برای پیگیری اصلاح نهادهای بین‌المللی، ایـجاد سازوکارهای جایگزین و بازتعریف مبانی حکمرانی جهانی افزایش دهد.

برآیند تبیینی و تحلیلی یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تحولات پیرامون حمله آمریکا و اسرائیل به ایران را نباید صرفاً تکانه‌ای امنیتی در ژئوپلیتیک خاورمیانه یا رویدادی عارضی در چارچوب موازنهٔ سخت نظامی تلقی کرد؛ بلکه این بحران، کانون اصلی و زلزله‌ای ساختاری در روند دگرگونی نظم بین‌المللی معاصر است. از این دیدگاه، ایران نه یک موضوع منفعل در حاشیهٔ سیاست بین‌الملل، بلکه نقطهٔ تلاقی تناقضات بنیادین نظم هژمونیک غرب و کاتالیزور اصلی فرسایش آن به شمار می‌رود. پیامدهای استراتژیک این نبرد در سطح کلان، ادعای جهان‌شمولی «نظم هنجارمحور» غرب را ابطال کرده است. سرپیچی بی‌سابقهٔ متحدان کلیدی ناتو (مانند فرانسه، ایتالیا و بریتانیا) و بازیگران بزرگ آسیایی از درخواست ترامپ برای مشارکت در بازگشایی ائتلافی تنگه هرمز، گویای یک گسست ساختاری عمیق در درون ترتیبات امنیتی غرب است. اقدام نظامی واشنگتن درست در آستانهٔ یک گشایش دیپلماتیک بی‌سابقه با واسطه‌گری عمان، تصویری عریان از یک هژمون تجدیدنظرطلب، گزینش‌گر و بی‌ثبات را به افکار عمومی جهانی ارائه داد که قواعد مدعی جهان‌شمولی را قربانی منافع استراتژیک آنی خود می‌کند. این فرسایش

مشروعیت هنجاری نه‌تنها انگیزهٔ جنوب جهانی را برای خروج از ذیل نظم پسا–۱۹۴۵ تقویت کرده، بلکه محور روسیه–چین را از یک همگرایی محتاطانه به یک ائتلاف سختِ ساختاری سوق داده است که با به اشتراک گذاشتن داده‌های اطلاعاتی و تصاویر ماهواره‌ای عملیاتی با ایران، عملاً توازن قوا در میدان نبرد را دگرگون ساخته و دست برتر مادی آمریکا را به چالش کشیده است.

واکاوی این رخداد از دریچهٔ تحول نظم هنجاری آشکار می‌سازد که چالش‌های کنونی نظام جهانی فراتر از تغییرات مکانیکی در توزیع قدرت مادی است و در واقع، به فرسایش فزایندهٔ شالوده‌های بیناذهنی و مشروعیت سیاسی قواعدی بازمی‌گردد که نظم غربی طی هشت دههٔ گذشته، اقتدار و سلطهٔ شبه‌قانونی خود را بر آن‌ها استوار ساخته بود.

در این چارچوب، پروندهٔ حمله به ایران دقیقاً همان فرآیند تاریخی را بازنمایی می‌کند که سیستم جهانی را از مرحلهٔ «مناقشه بر سر تفسیر هنجارها» به مرحلهٔ «بحران مشروعیت ساختاری» سوق داده است. نظم لیبرال موسوم به «نظم مبتنی بر قواعد» همواره ادعا داشته که بر اصولی جهان‌شمول نظیر منع توسل به زور، احترام به حاکمیت ملی و حقوق بین‌الملل بشردوستانه تکیه دارد؛ اما مواجههٔ گزینشی، تبعیض‌آمیز و کاملاً استراتژیک قدرت‌های غربی و نهادهای تحت نفوذ آن‌ها با تجاوزات صورت‌گرفته علیه ایران، بی‌طرفی ادعایی این قواعد را با چالشی بی‌سابقه مواجه کرد. تجربهٔ عینی ایران ثابت می‌کند که این قواعد، به جای ابزاری برای تأمین عدالت و امنیت جمعی، به تسلیحاتی گفتمانی برای حفظ استیلای غرب تبدیل شده‌اند. وقتی که جامعهٔ جهانی درمی‌یابد واکنش نهادها به نقض فاحش حاکمیت یک کشور، تابع هویت طرف‌های مناقشه و منافع ژئوپلیتیک هژمون است، کارکرد اقناعی نظم زایل شده و این ساختار، سرمایهٔ مشروعیت خود را در سطح بیناذهنی جهانی به‌طور کامل از دست می‌دهد.

این فرسایش مشروعیت که در آیینهٔ مواجههٔ غرب با ایران آشکار شده، پیامد ساختاری عمیقی به صورت گسست میان «قدرت نهادی مادی» و «اقتدار هنجاری» غرب به همراه داشته است. اگرچه سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی موجود ممکن است به حیات اداری و صوری خود ادامه دهند، اما ریزش اعتماد سیاسی، ظرفیت تنظیم‌گری و نقش داوری بی‌طرفانه آن‌ها را از بین برده و نظم هژمونیک را ناگزیر به تکیهٔ عریان بر ابزارهای سخت، قهری و تحریمی می‌سازد. از لنز تحلیلی و راهبردی ایران، این تکیه بر اجبار، خود سرآغاز بحران نهایی نظم غربی است؛ چرا که انگیزه، مشروعیت و بستر استراتژیک لازم را برای ایران و سایر بازیگران تجدیدنظرطلب در جنوب جهانی فراهم می‌آورد تا به‌طور جدی‌تری پیگیر بازتفسیر اصول حقوقی، اصلاح ساختار حکمرانی جهانی و ایجاد ترتیبات نهادی، اقتصادی و امنیتی مکمل و جایگزین باشند. مقاومت

هنجاری و دیپلماتیک ایران در برابر این ساختار تبعیض‌آمیز، عملاً به الگویی تبیینی برای دیگر قدرت‌های نوظهور در جهت به چالش کشیدن هژمونی تبدیل شده است.

۵. نتیجه‌گیری

در نهایت، تبیین این بحران با محوریت ایران، دورنمایی از یک نظام بین‌المللی در حال گذار را ترسیم می‌کند که مشخصهٔ اصلی آن، تغییر ماهیت رقابت از شکل سنتی به سوی «رقابت برای بازتولید مشروعیت» و کسب «قدرت هنجاری» است. رفتارهای دوگانه غرب در قبال ایران، گذار از هژمونی مبتنی بر رضایت به سوی یک ساختار متکثر، چندقطبی و چندهنجاری را ناگزیر و برگشت‌ناپذیر کرده است. در این فضای نوین، رقابت پیش‌رو دیگر صرفاً بر سر جانشینی مکانیکی قطب‌های مادی قدرت نیست، بلکه عرصه‌ای برای ارائهٔ الگوهای جایگزین از سوی بازیگرانی است که خود سال‌ها هدف رفتارهای حذفی این نظم بوده‌اند. آیندهٔ نظام بین‌الملل نه در قالب فروپاشی آنی و نه تداوم بی‌چون‌وچرای گذشته، بلکه در بستر توانایی ایران و شبکه‌های همسو در جنوب جهانی برای بازسازی اعتماد سیاسی، تدوین قواعد عادلانه‌تر منطقه‌ای و بین‌المللی، و تعریف معیارهای نوینی از عدالت و حکمرانی جهانی رقم خواهد خورد و ایران در این معماری جدید، نقشی پیشرو، مبنایی و ساختارآفرین ایفا خواهد کرد.

بر مبنای یافته‌های نظری و تجربی این پژوهش، چشم‌انداز پیش روی نظام بین‌الملل در پسِ بحران حمله به ایران، نشان‌دهندهٔ یک نقطه برگشت‌ناپذیر در پویش‌های قدرت و هنجار است. این رویداد را نباید یک آنومالی (کج‌رفتاری) موقت یا یک منازعهٔ منطقه‌ای محدود انگاشت، بلکه باید آن را به‌عنوان یک «گسست تروماتیک ساختاری» تحلیل کرد که فرآیند گذار نظام بین‌الملل از «مناقشه بر سر تفسیر هنجارها» به «بحران نهایی مشروعیت نظم لیبرال» را شتاب بخشیده است. با تکیه بر ایدهٔ رابرت کاکس مبنی بر هم‌افزایی پویای قدرت مادی، نهادها و اندیشه‌های مشروعیت‌بخش، حمله به ایران آشکار می‌سازد که نظم مبتنی بر قواعد غربی، پناهگاه هنجاری خود را به‌طور کامل از دست داده و برای حفظ بقای خود، ناگزیر به تکیهٔ عریان بر سازوکارهای قهری و سخت‌افزاری شده است. این رویکرد بر اساس منطق تحلیلی ایکنبری، هزینهٔ ادارهٔ نظم را برای هژمون به شدت افزایش داده و کارآمدی آن را منقضی می‌کند.

از منظر این چشم‌انداز، نخستین و عمیق‌ترین پیامد ساختاری، تفکیک کامل و قطعی میان «قدرت نهادی مادی» و «اقتدار هنجاری» غرب است. اگرچه نهادهای بین‌المللی مستقر در نیویورک و ژنو ممکن است به حیات بوروکراتیک و صوری خود ادامه دهند، اما ریزش ادراک بیناذهنی بازیگران نسبت به بی‌طرفی این نهادها در قبال بحران ایران، ظرفیت داوری و

تنظیم‌گری آن‌ها را به حداقل رسانده است. عملکرد گزینشی قدرت‌های بزرگ در مواجهه با اصول بنیادینی چون منع توسل به زور و مصونیت حاکمیت ملی، فرضیه تراختنبرگ را اثبات می‌کند که نظم پسا-۱۹۴۵ بیش از آنکه محصول خویشتن‌داری استراتژیک یا ارزش‌های تکثرگرای لیبرال باشد، سازه‌ای توزیعی برای مهار ارضی و بازتولید منافع هژمونیک بوده است. این واقعیت، انگیزهٔ لازم را برای بازیگران جنوب جهانی فراهم می‌آورد تا به جای تلاش برای اصلاح درون‌ساختاری، به سمت «بازتفسیر رادیکال قواعد» و برساخت ترتیبات نهادی موازی حرکت کنند.

در بعد ژئوپلیتیک و راهبردی، این چشم‌انداز حاکی از شکل‌گیری یک معماری امنیتی جدید و چندهنجاری است. امتناع متحدان سنتی واشنگتن از همگرایی مطلق در ائتلاف‌های نظامی دریایی و در مقابل، تبدیل همکاری‌های محتاطانهٔ چین و روسیه با ایران به یک ائتلاف استراتژیک و ساختاریِ مبتنی بر اشتراک‌گذاری داده‌های عملیاتی، نشان می‌دهد که هژمونی غربی دیگر قادر به تولید رضایت و اقناع حتی در درون بلوک خود نیست. مقاومت هنجاری و دیپلماتیک ایران در این بستر، فراتر از یک الگوی دفاعی، به یک چارچوب مرجع برای قدرت‌های نوظهور تبدیل شده است که در آن «قدرت هنجاری» و توانایی ارائهٔ روایت‌های مشروعیت‌بخشِ بدیل، به اندازهٔ موازنهٔ سخت نظامی اهمیت می‌یابد. در نتیجه، افق پیش رو نه فروپاشی مکانیکی و آنی کل سیستم جهانی، بلکه ورود به دورانی ممتد از رقابت‌های هنجاری صلب است که در آن الگوهای چندگانه و متکثر حکمرانی منطقه‌ای و بین‌المللی در کنار یکدیگر همزیستی خواهند داشت و مشروعیت، به اصلی‌ترین میدان نبرد میان قدرت‌های مستقر و بازیگران تجدیدنظرطلب تبدیل خواهد شد.

فهرست منابع:

- مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران (۱۴۰۴) *روایت ابرار*، شماره یک: تهران.
- Cox, R. W. (1987). *Production, power, and world order: Social forces in the making of history*. Columbia University Press.
- Cox, S. (2026). Deconstructing the international order: Beyond the structural anarchy. *Revayat-e Abrar Quarterly (Special Issue on World Order)*, 12(2), 1–14.
- Deudney, D., & Ikenberry, G. J. (1999). The nature and sources of liberal international order. *Review of International Studies*, 25(2), 179–196.
- Ikenberry, G. J. (2001). *After victory: Institutions, strategic restraint, and the rebuilding of order after major wars*. Princeton University Press.
- Ikenberry, G. J. (2006). Institutions, strategic restraint, and the persistence of American postwar order. *International Security*, 23(3), 43–78.
- Ikenberry, G. J. (2011). *Liberal leviathan: The origins, crisis, and transformation of the American world order*. Princeton University Press.
- Trachtenberg, M. (2025). The Making of the Rules-Based Order. *International Security*, 49(3), 9–43.

از فشار حداکثری تا جنگ ۲۰۲۶: شبکه‌های سیاسی و ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخشی به سیاست تقابلی آمریکا علیه ایران

علی نعمت پور[۴]

مقدمه

جنگ اخیر آمریکا علیه ایران تنها در میدان نظامی آغاز نشد، بلکه پیش از آن، در میدان روایت‌ها، تصویرسازی‌ها و منازعات سیاسی داخلی آمریکا برای آن زمینه‌سازی شده بود. برنامهٔ هسته‌ای ایران، امنیت اسرائیل، رقابت‌های منطقه‌ای، نقش گروه‌های همسو با تهران و ملاحظات بازدارندگی، بی‌تردید در شکل‌گیری سیاست آمریکا نقش داشته‌اند. با این حال، فروکاستن جنگ به این عوامل راهبردی، بخش مهمی از واقعیت را پنهان می‌کند: این‌که چگونه در فضای سیاسی آمریکا، ایران سال‌ها نه صرفاً به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای، بلکه به‌عنوان تهدیدی دائمی، غیرقابل اعتماد و نیازمند مهارِ قهری بازنمایی شده است.

این بازنمایی اهمیتی سیاسی دارد. هیچ دولتی برای تداوم تحریم، تهدید نظامی یا ورود به جنگ، تنها به محاسبات امنیتی تکیه نمی‌کند. چنین سیاست‌هایی نیازمند زبان، روایت و مشروعیت‌اند. در دو دههٔ اخیر، مجموعه‌ای از اندیشکده‌های محافظه‌کار، رسانه‌های راست‌گرا، گروه‌های حامی اسرائیل، رهبران مسیحیان انجیلی و بخشی از سیاستمداران جمهوری‌خواه، در تولید و بازتولید گفتمان ضدایرانی نقش داشته‌اند. پژوهش‌های مربوط به تحول راست جدید آمریکا نشان می‌دهد که جنبش تی‌پارتی، پس از بحران مالی ۲۰۰۸، توانست از طریق شبکه‌ای از سیاستمداران، رسانه‌ها، اتاق‌های فکر و حامیان مالی بر گفتمان حزب جمهوری‌خواه اثر بگذارد و بی‌اعتمادی به دیپلماسی چندجانبه، به‌ویژه در پروندهٔ هسته‌ای ایران، را تشدید کند (Parker & Barreto, 2013; Skocpol & Williamson, 2016). از این منظر، مخالفت گسترده با برجام، حمایت از تحریم‌های شدیدتر و استقبال از راهبرد «فشار حداکثری» دولت ترامپ را باید در بستری وسیع‌تر فهمید. مسئله صرفاً اختلاف بر سر جزئیات یک توافق هسته‌ای نبود، بلکه در بسیاری از روایت‌های محافظه‌کارانه، ایران به‌عنوان بازیگری معرفی می‌شد که نه با مذاکره، بلکه فقط با

---

[۴] – استادیار دانشگاه تهران

فشار قابل مهار است. چنین تصویری، به‌ویژه پس از خروج آمریکا از برجام، به تقویت این تصور کمک کرد که دیپلماسی با جمهوری اسلامی نشانهٔ ضعف است و سیاست قهری، گزینه‌ای واقع‌بینانه‌تر و اخلاقاً قابل دفاع‌تر محسوب می‌شود (Inboden, 2008).

البته این مقاله ادعا نمی‌کند که لابی‌ها، گروه‌های مذهبی یا اندیشکده‌ها به‌تنهایی سیاست آمریکا را تعیین کرده‌اند. تصمیم نهایی درباره جنگ، تحریم یا مذاکره همچنان در نهادهای رسمی دولت آمریکا و در چارچوب ملاحظات امنیت ملی اتخاذ می‌شود. با این حال، این شبکه‌ها در سطحی دیگر اثرگذارند: آن‌ها به سیاست‌های قهری معنا، زبان و پشتوانهٔ سیاسی می‌دهند. در این روایت‌ها، ایران گاه نه فقط یک رقیب ژئوپلیتیکی، بلکه تهدیدی علیه جهان آزاد، امنیت اسرائیل، ارزش‌های غربی یا حتی تمدن یهودی–مسیحی بازنمایی می‌شود. نتیجه چنین زبانی آن است که مخالفت با مذاکره آسان‌تر و دفاع از دیپلماسی پرهزینه‌تر می‌شود. در مقابل، از منظر ایران، این روند نه صرفاً بازتاب نگرانی‌های امنیتی آمریکا، بلکه بخشی از فرایند طولانی‌تری از امنیتی‌سازی و مشروعیت‌بخشی به فشار خارجی است. تحریم‌های گسترده، خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام و سپس توسل به زور نظامی، در ادبیات رسمی و عمومی ایران اغلب به‌عنوان نشانه‌ای از بی‌اعتمادی ساختاری به تعهدات آمریکا و تمایل واشنگتن به استفادهٔ ابزاری از دیپلماسی فهم شده‌اند. بنابراین، فهم جنگ اخیر مستلزم آن است که هم ملاحظات امنیتی آمریکا دیده شود و هم این واقعیت که سیاست فشار، برای ایران نه یک ابزار فنی سیاست خارجی، بلکه بخشی از تجربهٔ زیستهٔ مداخله، تحریم و تهدید تلقی می‌شود.

این مقاله با چنین نگاهی، نقش شبکه‌های سیاسی و ایدئولوژیک داخلی آمریکا را در مشروعیت‌بخشی به جنگ اخیر علیه ایران بررسی می‌کند. استدلال اصلی آن است که جنگ را نباید صرفاً محصول محاسبات نظامی و امنیتی دانست. این محاسبات مهم‌اند، اما کافی نیستند. برای فهم چرایی تداوم سیاست‌های تقابلی آمریکا علیه ایران، باید به محیط سیاسی داخلی آمریکا نیز توجه کرد که در آن، رسانه‌های محافظه‌کار، اندیشکده‌ها، رهبران مذهبی، گروه‌های حامی اسرائیل و سیاستمداران جمهوری‌خواه بارها تهدید ایران را در قالبی اخلاقی، تمدنی و هویتی بازتفسیر کرده‌اند. این بازتفسیرها جنگ را به‌تنهایی ایجاد نکردند، اما به مشروع‌تر شدن آن و محدودتر شدن فضای سیاسی برای دیپلماسی کمک کردند.

۱. جنگ پیش از میدان نبرد: مشروعیت‌سازی در سیاست خارجی آمریکا

این مقاله بر این فرض استوار است که سیاست خارجی تنها در نهادهای رسمی دولت تولید نمی‌شود، بلکه مشروعیت و تداوم آن در تعامل با شبکه‌ای گسترده‌تر از بازیگران سیاسی،

رسانه‌ای و اجتماعی شکل می‌گیرد. دولت‌ها ممکن است تصمیمات خود را بر پایهٔ ملاحظات امنیت ملی و منافع راهبردی اتخاذ کنند، اما میزان پذیرش و پایداری این تصمیمات به توانایی آن‌ها در ایجاد اجماع سیاسی و اجتماعی پیرامون یک تهدید یا یک راهبرد مشخص وابسته است. از این منظر، سیاست خارجی نه فقط محصول محاسبات مادی، بلکه نتیجه فرایندهای گسترده‌تری از تولید معنا و مشروعیت در عرصه عمومی است. این برداشت با ادبیات امنیتی‌سازی همخوانی دارد. نظریه‌پردازان مکتب کپنهاگ استدلال می‌کنند که تهدیدها صرفاً واقعیت‌هایی عینی نیستند، بلکه از طریق فرایندهای گفتمانی و سیاسی معنا می‌یابند و به موضوعاتی امنیتی تبدیل می‌شوند (Buzan, Wæver, & de Wilde, 1998). با این حال، در مورد ایران، مسئلهٔ اصلی خلق یک تهدید جدید نبوده است. رقابت‌های ژئوپلیتیک، نگرانی‌های مربوط به برنامهٔ هسته‌ای و اختلافات منطقه‌ای، دهه‌هاست که بخشی از روابط تهران و واشنگتن را شکل داده‌اند. آنچه اهمیت دارد، بازتفسیر مکرر این نگرانی‌ها در قالب روایت‌های اخلاقی، تمدنی و هویتی است که ظرفیت بیشتری برای بسیج سیاسی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های قهری فراهم می‌کنند.

از سوی دیگر، پژوهش‌های مربوط به دین و سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد که روایت‌های دینی و تمدنی معمولاً جایگزین منطق کلاسیک امنیت ملی نمی‌شوند، بلکه به آن معنا و نیروی اجتماعی بیشتری می‌بخشند (Mead, 2006; Inboden, 2008; Gorski, 2017). به تعبیر گورسکی، ملی‌گرایی مسیحی آمریکایی بیش از آنکه یک برنامهٔ سیاست خارجی منسجم ارائه کند، چارچوبی هویتی برای تفسیر تهدیدها و تعریف مسئولیت‌های جهانی آمریکا فراهم می‌آورد (Gorski, 2017). در همین راستا، پژوهش‌های جدیدتر نیز نشان می‌دهند که گروه‌های مذهبی و ایدئولوژیک، حتی اگر تصمیم‌گیرندگان اصلی نباشند، از طریق بسیج افکار عمومی و پیوند دادن مسائل بین‌المللی با ارزش‌های اخلاقی و دینی، می‌توانند بر مشروعیت اجتماعی سیاست خارجی اثرگذار باشند (Haynes, 2020). در این چارچوب، مقالهٔ حاضر استدلال می‌کند که جنگ ۲۰۲۶ علیه ایران را نمی‌توان صرفاً در قالب موازنه قدرت یا محاسبات راهبردی توضیح داد. هرچند این عوامل همچنان اهمیت بنیادین دارند، اما شبکه‌ای از بازیگران سیاسی، رسانه‌ای و مذهبی نیز در بازتفسیر تهدیدهای موجود و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های قهری نقش ایفا کرده‌اند. از این منظر، فهم سیاست آمریکا در قبال ایران مستلزم توجه هم‌زمان به دو سطح مکمل است: نخست، ملاحظات امنیتی و ژئوپلیتیک و دوم، روایت‌ها و گفتمان‌هایی که به این ملاحظات معنا، مقبولیت و دوام سیاسی می‌بخشند.

۲. فراتر از کاخ سفید: چه کسانی بر سیاست آمریکا در قبال ایران اثر می‌گذارند؟

سیاست آمریکا در قبال ایران تنها در کاخ سفید یا نهادهای رسمی امنیتی شکل نمی‌گیرد، بلکه در بستر شبکه‌ای گسترده از بازیگران سیاسی، رسانه‌ای و اجتماعی معنا و مشروعیت پیدا می‌کند. اندیشکده‌های محافظه‌کار، رسانه‌های راست‌گرا، رهبران مسیحیان انجیلی، گروه‌های حامی اسرائیل و بخشی از نخبگان حزب جمهوری‌خواه، طی دو دهۀ گذشته در بازتولید گفتمان‌های مرتبط با ایران نقش فعالی داشته‌اند. اگرچه این بازیگران ائتلافی کاملاً یکدست را تشکیل نمی‌دهند، اما در موضوع ایران بر چند اصل مشترک تأکید می‌کنند: جمهوری اسلامی تهدیدی پایدار برای منافع آمریکا و امنیت اسرائیل است، فشار باید حفظ شود و دیپلماسی نباید به عادی‌سازی روابط با تهران بینجامد (Skocpol & Williamson, 2016).

ظهور جنبش تی‌پارتی پس از بحران مالی ۲۰۰۸، نقطه مهمی در بازآرایی این نیروها بود. این جریان با تأکید بر ملی‌گرایی آمریکایی، محافظه‌کاری اجتماعی و بی‌اعتمادی به نهادهای بین‌المللی، بر سیاست خارجی جمهوری‌خواهان نیز اثر گذاشت و در پروندۀ هسته‌ای ایران به یکی از مخالفان جدی برجام تبدیل شد (Parker & Barreto, 2013; Skocpol & Williamson, 2016). سیاستمدارانی چون تد کروز، تام کاتن و مایک پمپئو بعدها از مدافعان اصلی سیاست فشار حداکثری شدند و مهار ایران را مستلزم افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی می‌دانستند. در کنار این جریان‌های حزبی، اندیشکده‌هایی مانند Foundation for Defense of Democracies و Heritage Foundation نیز بر ضرورت مهار نفوذ منطقه‌ای ایران، محدود کردن برنامۀ موشکی و تضمین امنیت اسرائیل تأکید می‌کردند و در شکل‌دهی به ادبیات سیاست فشار نقش مهمی داشتند (Katzman, 2024). رهبران مسیحیان انجیلی و سازمان‌هایی مانند Christians United for Israel نیز از طریق پیوند دادن سیاست خارجی با ارزش‌های اخلاقی و هویتی، به بسیج اجتماعی پیرامون این سیاست‌ها کمک کردند. همان‌گونه که گورسکی نشان می‌دهد، سنت‌های دینی در آمریکا، اغلب چارچوب‌هایی هویتی برای تفسیر تهدیدهای خارجی فراهم می‌آورند و به آن‌ها مشروعیت اجتماعی بیشتری می‌بخشند (Gorski, 2017).

البته، این وضعیت به معنای اجماع کامل در جامعۀ سیاسی آمریکا نیست و همواره صداهایی در حمایت از دیپلماسی و محدود کردن استفاده از زور وجود داشته است. با این حال، شبکه‌های محافظه‌کار و ایدئولوژیک در دو دهه اخیر توانسته‌اند در بازتولید گفتمان ضدایرانی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های تقابلی دست بالا را داشته باشند (Mead, 2006; Inboden,

(2008. فهم این زمینه سیاسی و فکری برای درک مخالفت با برجام، ظهور سیاست فشار حداکثری و نهایتاً جنگ ۲۰۲۶ اهمیت اساسی دارد.

۳. وقتی دیپلماسی به موضوعی هویتی تبدیل شد

مناقشه بر سر برجام یکی از مهم‌ترین نقاط عطف سیاست داخلی آمریکا درباره ایران بود. این توافق تنها یک سازوکار فنی برای محدود کردن برنامهٔ هسته‌ای ایران محسوب نمی‌شد، بلکه به موضوعی هویتی و ایدئولوژیک در رقابت‌های حزبی آمریکا تبدیل شد. دولت اوباما آن را راهی برای جلوگیری از تشدید بحران می‌دانست، اما بخش مهمی از جمهوری‌خواهان، رسانه‌های محافظه‌کار و گروه‌های حامی اسرائیل، آن را نشانه‌ای از عقب‌نشینی آمریکا در برابر جمهوری اسلامی تلقی می‌کردند (Einhorn, 2022). مخالفت با برجام به تدریج به محور اصلی همگرایی نیروهای محافظه‌کار تبدیل شد. سیاستمدارانی مانند تام کاتن، تد کروز و مایک پمپئو استدلال می‌کردند که بدون تغییر اساسی در سیاست‌های منطقه‌ای و توان موشکی ایران، هیچ توافق پایداری نمی‌تواند امنیت آمریکا و اسرائیل را تضمین کند. نامهٔ معروف ۴۷ سناتور جمهوری‌خواه به رهبران ایران در سال ۲۰۱۵ نیز بازتاب همین بی‌اعتمادی عمیق به کارآمدی دیپلماسی بود.

اندیشکده‌های محافظه‌کار و رسانه‌های همسو نیز این روایت را تقویت می‌کردند. از نگاه آنان، برجام اگرچه محدودیت‌هایی بر برنامه هسته‌ای ایران اعمال می‌کرد، اما نفوذ منطقه‌ای و برنامه موشکی جمهوری اسلامی را مهار نمی‌ساخت و در نتیجه، امنیت بلندمدت متحدان آمریکا را تضمین نمی‌کرد (Heritage Foundation reports, 2015). هم‌زمان، رهبران انجیلی و رسانه‌های محافظه‌کار، مسئلهٔ ایران را فراتر از یک پروندهٔ فنی هسته‌ای و در پیوند با امنیت اسرائیل، ثبات خاورمیانه و ارزش‌های تمدنی غرب بازنمایی می‌کردند. همان‌گونه که مید و اینبودن نشان داده‌اند، چنین روایت‌هایی می‌توانند حمایت اجتماعی از سیاست‌های سخت‌گیرانه را تقویت کنند و هزینهٔ سیاسی دفاع از دیپلماسی را افزایش دهند (Mead, 2006; Inboden, 2008).

با روی کار آمدن دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۷، این همگرایی محافظه‌کارانه فرصت بیشتری برای اثرگذاری بر سیاست رسمی آمریکا پیدا کرد. خروج از برجام و اجرای سیاست فشار حداکثری، تنها محصول تصمیمات فردی رئیس‌جمهور نبود، بلکه بر بستری از مخالفت‌های سیاسی و ایدئولوژیک استوار بود که طی سال‌های قبل شکل گرفته بود. هرچند سیاست رسمی دولت همچنان بر مفاهیم کلاسیک امنیت ملی و بازدارندگی تکیه داشت، شبکه‌های پیرامونی آن، این استدلال‌ها را در قالبی اخلاقی و هویتی بازتفسیر کردند و به مشروعیت اجتماعی گسترده‌تری

برای سیاست فشار دست یافتند (Mead, 2006; Inboden, 2008). از این منظر، سال‌های منتهی به دولت نخست ترامپ را می‌توان دوره تثبیت همگرایی نسبتاً پایداری در حمایت از سیاست فشار علیه ایران دانست که زمینهٔ سیاسی و گفتمانی لازم را برای تحولات بعدی، از جمله جنگ ۲۰۲۶، فراهم کرد (Skocpol & Williamson, 2016).

۴. از تحریم تا جنگ: چگونه روایت‌های ضدایرانی تداوم یافتند؟

دوره نخست ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ را می‌توان نقطهٔ اوج همگرایی جریان‌های مختلف محافظه‌کار در موضوع ایران دانست. اگرچه در سال‌های پیش از آن، مخالفت با برجام مهم‌ترین محور مشترک این نیروها بود، پس از سال ۲۰۱۷ حمایت از سیاست فشار حداکثری به عامل اصلی انسجام آن‌ها تبدیل شد. جمهوری‌خواهان کنگره، اندیشکده‌های محافظه‌کار، رسانه‌های راست‌گرا، رهبران مسیحیان انجیلی و گروه‌های حامی اسرائیل، هر یک از منظر متفاوتی، بر ضرورت افزایش فشار بر جمهوری اسلامی تأکید می‌کردند و خروج از برجام را گامی ضروری برای تأمین امنیت آمریکا و متحدانش می‌دانستند (Skocpol & Williamson, 2016; Spector, 2009; Einhorn, 2022). با این حال، شواهد موجود از این فرضیه حمایت نمی‌کند که سیاست ایران در دولت ترامپ مستقیماً بر مبنای باورهای آخرالزمانی یا آموزه‌های مذهبی طراحی شده باشد. گفتمان رسمی دولت عمدتاً بر موضوعاتی مانند برنامهٔ هسته‌ای ایران، توسعهٔ موشکی، نفوذ منطقه‌ای و امنیت اسرائیل استوار بود. خروج از برجام و اجرای سیاست فشار حداکثری نیز در چارچوب همین استدلال‌های امنیتی و راهبردی توجیه می‌شد. اما در فضای پیرامونی دولت، همین تهدیدهای راهبردی به تدریج در قالب روایت‌هایی اخلاقی و هویتی بازتفسیر شدند و معنایی فراتر از یک رقابت متعارف ژئوپلیتیکی پیدا کردند.

در بسیاری از این روایت‌ها، ایران صرفاً یک رقیب منطقه‌ای نبود، بلکه به‌عنوان رژیمی بی‌ثبات‌کننده و تهدیدی علیه «جهان آزاد»، امنیت اسرائیل و ارزش‌های تمدن غربی معرفی می‌شد. رهبران برجستهٔ مسیحیان انجیلی، از جمله جان هیگی، از خروج آمریکا از برجام استقبال کردند و آن را اقدامی ضروری برای دفاع از اسرائیل و مقابله با تهدیدهای فزاینده جمهوری اسلامی دانستند. سازمان‌هایی مانند Christians United for Israel (CUFI) نیز در بسیج افکار عمومی محافظه‌کار و حمایت از سیاست فشار حداکثری نقش فعالی ایفا کردند. اهمیت این بازیگران بیش از آنکه در تعیین مستقیم سیاست رسمی باشد، در توانایی آن‌ها برای پیوند زدن مسائل سیاست خارجی با ارزش‌های اخلاقی و هویتی و گسترش حمایت اجتماعی از سیاست‌های سخت‌گیرانه نهفته بود (Mead, 2006; Inboden, 2008; Spector, 2009).

با پایان دولت نخست ترامپ و آغاز ریاست‌جمهوری جو بایدن، بسیاری انتظار داشتند که این گفتمان‌ها تضعیف شوند و دیپلماسی بار دیگر به محور اصلی سیاست آمریکا در قبال ایران تبدیل شود. هرچند دولت بایدن تلاش کرد مسئلهٔ ایران را عمدتاً در چارچوب عدم اشاعه و مذاکرهٔ چندجانبه دنبال کند، اما بخش مهمی از روایت‌های شکل‌گرفته در سال‌های قبل همچنان در میان جمهوری‌خواهان، رسانه‌های محافظه‌کار و اندیشکده‌های نزدیک به آن‌ها تداوم یافت. این مسئله نشان می‌داد که گفتمان‌های ضدایرانی دیگر صرفاً به دولت مستقر وابسته نیستند، بلکه به بخشی از محیط سیاسی و فکری گسترده‌تر آمریکا تبدیل شده‌اند (Einhorn, 2022). بازگشت ترامپ به قدرت در سال ۲۰۲۵، این روند را وارد مرحلهٔ تازه‌ای کرد. با وجود این، در ماه‌های نخست دولت جدید، مواضع رسمی کاخ سفید همچنان عمدتاً ماهیتی راهبردی داشت. ترامپ از امکان دستیابی به توافقی جدید با ایران سخن می‌گفت و جی.دی. ونس نیز بارها تأکید می‌کرد که ایالات متحده نباید وارد یک جنگ پرهزینه دیگر در خاورمیانه شود. این اختلاف‌نظرها نشان می‌داد که حتی در میان محافظه‌کاران نیز اجماع کاملی درباره استفاده از گزینه نظامی وجود ندارد.

با آغاز بحران و وقوع جنگ ۲۰۲۶، روایت‌های اخلاقی و تمدنی بار دیگر برجسته شدند. در بسیاری از رسانه‌های محافظه‌کار، گزارش‌های اندیشکده‌ای و سخنان رهبران مذهبی، ایران نه‌تنها به‌عنوان تهدیدی علیه منافع آمریکا، بلکه به‌عنوان چالشی برای نظم جهانی و امنیت تمدن غربی بازنمایی می‌شد. اندیشکده‌هایی مانند Foundation for Defense of Democracies و Heritage Foundation بر ضرورت حفظ بازدارندگی آمریکا و حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل تأکید می‌کردند و رهبران انجیلی نیز از مضامین اخلاقی و دینی برای دفاع از تقابل با جمهوری اسلامی بهره می‌گرفتند. با این همه، فضای سیاسی آمریکا هرگز یکدست نبود. چهره‌هایی مانند تاکر کارلسون و بخشی از جریان «اول آمریکا» نسبت به ورود ایالات متحده به یک جنگ جدید در خاورمیانه انتقاد داشتند و آن را مغایر با اولویت‌های داخلی آمریکا می‌دانستند. هم‌زمان، شماری از نمایندگان کنگره نیز خواهان محدود کردن اختیارات جنگی رئیس‌جمهور و استفادهٔ بیشتر از ابزارهای دیپلماتیک بودند. بنابراین، آنچه در سال ۲۰۲۶ مشاهده می‌شود، نه اجماع مطلق، بلکه رقابتی مداوم بر سر مشروعیت استفاده از زور و تعریف منافع ملی آمریکاست.

با وجود این اختلاف‌ها، به نظر می‌رسد که شبکه‌های حامی سیاست‌های سخت‌گیرانه توانسته‌اند در این رقابت دست بالا را حفظ کنند. این شبکه‌ها اگرچه جنگ را به‌تنهایی ایجاد نکردند و جایگزین منطق کلاسیک امنیت ملی نشدند، اما با بازتفسیر تهدیدهای موجود در قالب زبان‌های اخلاقی، هویتی و تمدنی، به افزایش مشروعیت سیاسی گزینه نظامی و محدودتر شدن فضای حمایت از دیپلماسی کمک کردند. از این رو، فهم جنگ ۲۰۲۶ مستلزم توجه هم‌زمان به دو سطح

متفاوت اما درهم‌تنیده است: محاسبات ژئوپلیتیک و فرایندهای اجتماعی و گفتمانی که به این محاسبات معنا و پشتوانهٔ سیاسی می‌بخشند (Mead, 2006; Inboden, 2008; Gorski, 2017).

۵. نتیجه‌گیری

جنگ ۲۰۲۶ بار دیگر نشان داد که سیاست آمریکا در قبال ایران را نمی‌توان صرفاً بر اساس محاسبات نظامی و موازنه قدرت توضیح داد. برنامه هسته‌ای ایران، رقابت‌های منطقه‌ای، امنیت اسرائیل و ملاحظات بازدارندگی همچنان عناصر بنیادین این سیاست را تشکیل می‌دهند، اما تداوم و مشروعیت سیاست‌های تقابلی تنها در چارچوب این عوامل قابل فهم نیست. این مقاله نشان داد که طی دو دهه گذشته، شبکه‌ای از اندیشکده‌های محافظه‌کار، رسانه‌های راست‌گرا، رهبران مسیحیان انجیلی، گروه‌های حامی اسرائیل و بخشی از نخبگان حزب جمهوری‌خواه، در بازتولید گفتمان ضدایرانی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. این بازیگران، اگرچه اهداف و انگیزه‌های یکسانی نداشته‌اند، اما در مخالفت با عادی‌سازی روابط با جمهوری اسلامی و حمایت از تداوم فشار سیاسی و اقتصادی اشتراک نظر قابل توجهی داشته‌اند.

البته، شواهد موجود از تفسیرهای ساده‌انگارانه حمایت نمی‌کند. این مقاله ادعا نمی‌کند که لابی‌ها، اندیشکده‌ها یا رهبران مذهبی به‌تنهایی سیاست خارجی آمریکا را تعیین کرده یا جنگ ۲۰۲۶ را رقم زده‌اند. تصمیم‌گیری نهایی همچنان در نهادهای رسمی دولت و چارچوب ملاحظات کلاسیک امنیت ملی صورت می‌گیرد. با این حال، این شبکه‌ها با بازتفسیر تهدیدهای موجود در قالب زبان‌های اخلاقی، هویتی و تمدنی، به افزایش مشروعیت اجتماعی، سیاست‌های قهری و محدود شدن فضای حمایت از دیپلماسی کمک کرده‌اند. شاید مهم‌ترین درس جنگ اخیر آن باشد که استفاده از زور، پیش از آنکه در میدان نبرد تحقق یابد، باید در عرصهٔ عمومی مشروعیت پیدا کند. این مشروعیت نه فقط در نهادهای رسمی، بلکه در تعامل میان رسانه‌ها، اندیشکده‌ها، گروه‌های سیاسی و رهبران اجتماعی شکل می‌گیرد. از این رو، فهم روابط ایران و آمریکا مستلزم توجه هم‌زمان به دو سطح درهم‌تنیده است؛ واقعیت‌های راهبردی و روایت‌هایی که به این واقعیت‌ها معنا، مشروعیت و دوام سیاسی می‌بخشند. بدون درک این پیوند، تصویر ما از چرایی تداوم منازعه میان تهران و واشنگتن، تصویری ناقص و تک‌بعدی خواهد بود.

فهرست منابع:

- Buzan, Barry, Ole Wæver, and Jaap de Wilde. 1998. Security: A New Framework for Analysis. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers.
- Einhorn, Robert J. 2022. Negotiating from Strength: The United States, Iran, and the Future of the Nuclear Deal. Washington, DC: Brookings Institution Press.
- Gorski, Philip S. 2017. American Covenant: A History of Civil Religion from the Puritans to the Present. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Haynes, Jeffrey. 2020. Religion and International Relations: What Do We Know and How Do We Know It? London: Routledge.
- Inboden, William. 2008. Religion and American Foreign Policy, 1945–1960: The Soul of Containment. Cambridge: Cambridge University Press.
- Katzman, Kenneth. 2024. Iran: Internal Politics and U.S. Policy and Options. Washington, DC: Congressional Research Service.
- Mead, Walter Russell. 2006. God and Gold: Britain, America, and the Making of the Modern World. New York: Alfred A. Knopf.
- Parker, Christopher S., and Matt A. Barreto. 2013. Change They Can't Believe In: The Tea Party and Reactionary Politics in America. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Skocpol, Theda, and Vanessa Williamson. 2016. The Tea Party and the Remaking of Republican Conservatism. New York: Oxford University Press.
- Spector, Stephen. 2009. Evangelicals and Israel: The Story of American Christian Zionism. New York: Oxford University Press.

اصول اخلاقی حاکم بر جنگ پس از حمله آمریکا و اسرائیل به ایران

گفت‌وگو با دکتر علی راست‌بین (رئیس آکادمی ژئوپلیتیک پاریس)

مقدمه

حمله تجاوزکارانه و غیرقانونی آمریکا و اسرائیل به ایران در فوریه ۲۰۲۶ نه‌تنها با اصول و هنجارهای بین‌المللی و اصل عدم تجاوز در تضاد است بلکه مهم‌ترین اصول اخلاقی حاکم در شرایط جنگی را نیز نقض کرد زیرا در جریان این حملات افراد و همچنین تأسیسات و مراکز غیرنظامی به دفعات هدف حمله قرار گرفتند و کشورهای مهاجم هیچ تعهدی به اصول مذکور نداشتند. در این مصاحبه به این موضوع پرداخته می‌شود که اصول اخلاقی حاکم بر جنگ که تا حدود زیادی توسط دولت‌ها به رسمیت شناخته و مورد احترام قرار می‌گرفتند، از این پس چه جایگاهی خواهند داشت.

دکتر علی راست‌بین متخصص مسائل استراتژیک ایران و ژئوپلیتیک انرژی است. ایشان در سال ۲۰۰۵ آکادمی ژئوپلیتیک پاریس را به‌عنوان یک مؤسسه آموزش عالی و پژوهشکده بنیان‌گذاری کرد. این مرکز پژوهشگران و اساتید دانشگاه فرانسوی را گرد هم آورده و به‌طور منظم نشست‌ها و رویدادهایی را در مورد مسائل گوناگون ژئوپلیتیک و سیاسی منطقه خاورمیانه برگزار می‌کند. دکتر علی راست‌بین همچنین صاحب آثار متعددی در مورد ژئوپلیتیک ایران، خاورمیانه و اسلام به زبان فرانسه است.

انسان‌ها و حتی دولت‌ها، به موازات تلاش برای جلوگیری از جنگ و تثبیت صلح، در طول تاریخ کوشیده‌اند برخی اصول اخلاقی و انسانی را برای شرایط جنگی تثبیت و نهادینه کنند. از دید شما، مهم‌ترین اصول اخلاقی حاکم بر جنگ که دولت‌ها باید به آن متعهد باشند چیست؟

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید میان دو حوزهٔ مرتبط اما متمایز تفکیک کنیم: نخست، قواعد مربوط به مشروعیت توسل به زور یا آغاز جنگ، یعنی *jus ad bellum*؛ و دوم، قواعد مربوط به نحوهٔ هدایت عملیات نظامی پس از آغاز جنگ، یعنی *jus in bello* یا حقوق بین‌الملل بشردوستانه.

در مورد اصول مربوط به مشروعیت، اصل بنیادین آن است که جنگ نباید به وسیله‌ای عادی برای پیشبرد سیاست خارجی، تغییر حکومت‌ها یا تحمیل ارادهٔ قدرت‌های بزرگ به دولت‌های دیگر تبدیل شود. بند چهارم از مادهٔ دوم منشور ملل متحد، تهدید یا توسل به زور را علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها ممنوع کرده است. این اصل استثناهای محدودی مانند دفاع مشروع فردی یا جمعی در صورت وقوع «حملهٔ مسلحانه» مطابق مادهٔ ۵۱ منشور، و تصویب اقدامات از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، دارد.

بنابراین، نخستین اصل اخلاقی جنگ در دوران معاصر این است که جنگ باید آخرین راه‌حل باشد، نه نخستین ابزار سیاست خارجی. اختلاف سیاسی، نگرانی امنیتی، رقابت منطقه‌ای، اختلاف درباره برنامهٔ هسته‌ای یا ادعای وجود تهدید احتمالی، به‌خودی‌خود مجوز حملهٔ نظامی نیست. اگر مفهوم «تهدید احتمالی در آینده» بدون معیارهای دقیق ضرورت و فوریت پذیرفته شود، هر قدرتی می‌تواند تهاجم خود را با عنوان دفاع پیش‌دستانه توجیه کند و در نتیجه، ممنوعیت توسل به زور عملاً بی‌معنا خواهد شد.

حتی هنگامی که جنگ آغاز شده است، طرف‌های درگیر آزادی عمل مطلق ندارند؛ حقوق بین‌الملل بشردوستانه بر این حقیقت بنیادین استوار است که حتی در جنگ نیز «همه چیز مجاز نیست». به‌طور کلی شش اصل در مرکزیت اخلاق جنگ قرار دارد: نخست، اصل انسانیت است که بر این اساس طرف‌های مخاصمه موظف‌اند حتی در برخورد با دشمن، کرامت ذاتی انسان را رعایت کنند. مجروحان، بیماران، اسیران جنگی، کادر درمانی و اشخاصی که دیگر در نبرد شرکت ندارند، باید مورد حمایت قرار گیرند. این منطق در «شرط مارتنس» نیز انعکاس یافته است. بر اساس این شرط، حتی در مواردی که رفتار مشخصی صراحتاً در یک معاهده پیش‌بینی نشده باشد، انسان‌ها همچنان تحت حمایت اصول انسانیت و الزامات وجدان عمومی قرار دارند. بنابراین سکوت یک معاهده هرگز به معنای مجاز بودن رفتار غیرانسانی نیست.

اصل دوم، اصل تفکیک است؛ به این معنی که نیروهای مسلح باید در همه حال میان نظامیان و غیرنظامیان و نیز میان اهداف نظامی و اموال غیرنظامی تفکیک قائل شوند. حملات فقط می‌توانند متوجه اهداف نظامی باشند. خانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز مذهبی، شبکه‌های آب‌رسانی، تأسیسات امدادی و دیگر اماکن غیرنظامی تا زمانی که به‌طور مؤثر در عملیات نظامی مشارکت نداشته باشند، مصون از حمله‌اند. صرف ادعای مهاجم مبنی بر حضور یک عنصر نظامی در نزدیکی یک تأسیسات غیرنظامی، برای سلب حمایت حقوقی از آن کافی نیست. افزون بر این، در صورت تردید دربارهٔ ماهیت نظامی یا غیرنظامی یک مکان، اصل باید بر

حفظ وضعیت غیرنظامی آن باشد. بارِ احراز ماهیت نظامی هدف بر عهده طرفی است که قصد حمله دارد.

اصل سوم اصل تناسب است؛ به این معنی که حتی اگر یک هدف واقعاً نظامی باشد، حمله‌ای که انتظار می‌رود تلفات غیرنظامی یا خسارات وارده به اموال غیرنظامی در آن، در مقایسه با مزیت نظامی مستقیم و مشخص مورد انتظار بیش از حد باشد، ممنوع است. اصل تناسب به این معنا نیست که دو طرف باید از قدرت نظامی برابر برخوردار باشند. این اصل، تناسب میان «منافع نظامی مورد انتظار» و «آسیب پیش‌بینی‌پذیر به غیرنظامیان» را ارزیابی می‌کند. بنابراین اهمیت یک هدف نظامی، مجوزی برای وارد کردن هر میزان خسارت به جمعیت غیرنظامی نیست.

چهارمین اصل، اصل احتیاط است. مهاجم موظف است پیش از و هنگام حمله، همهٔ احتیاط‌های عملی ممکن را برای جلوگیری یا دست‌کم کاهش تلفات غیرنظامیان اتخاذ کند. این وظیفه شامل احراز دقیق هدف، انتخاب سلاح مناسب، تعیین زمان حمله، صدور هشدار مؤثر در صورت امکان و بررسی روش‌های جایگزین با خسارات کمتر است. اگر در جریان عملیات مشخص شود که هدف نظامی نیست یا خسارات احتمالی غیرنظامیان نامتناسب خواهد بود، حمله باید لغو یا متوقف شود. همچنین اگر چند هدف نظامی با اهمیت مشابه وجود داشته باشند، باید هدفی انتخاب شود که حمله به آن کمترین خطر را برای غیرنظامیان ایجاد می‌کند.

پنجمین اصل، « ضرورت نظامی » است. تنها اقداماتی مجاز است که برای دستیابی به یک هدف نظامی مشروع و مشخص ضرورت داشته باشند. ضرورت نظامی نمی‌تواند ممنوعیت حمله به غیرنظامیان، شکنجه، گروگان‌گیری، مجازات جمعی یا نابودی بی‌دلیل اموال را توجیه کند. در حقوق جنگ، ضرورت نظامی یک مجوز نامحدود نیست، بلکه مفهومی است که مقید به قواعد انسانیت، تفکیک، تناسب و احتیاط است.

ششم، اصل « ممنوعیت مجازات جمعی » است. هیچ جمعیتی نباید به دلیل اقدامات دولت، ارتش یا گروه‌های مسلح کشور خود هدف انتقام قرار گیرد. محروم کردن میلیون‌ها نفر از برق، آب، غذا، دارو، ارتباطات یا خدمات ضروری، هنگامی که هدف اصلی آن فشار بر جامعه برای تغییر رفتار سیاسی دولت باشد، می‌تواند مجازات جمعی شمرده شود. مردم یک کشور را نباید با حکومت، ساختار نظامی یا تصمیم‌گیرندگان سیاسی آن یکسان دانست. این اصل درباره همهٔ جوامع، اعم از ایرانی، اسرائیلی، فلسطینی، لبنانی یا هر ملت دیگری، به‌طور یکسان صدق می‌کند.

هدف اخلاق و حقوق جنگ این نیست که جنگ را «انسانی» جلوه دهد. جنگ در ذات خود ویرانگر است. هدف این قواعد آن است که حتی در غیرانسانی‌ترین وضعیت ممکن، حدودی برای

اعمال قدرت باقی بماند و انسان، صرف‌نظر از ملیت، دین و موضع سیاسی خود به شیئی قابل قربانی شدن تبدیل نشود.

در جریان حملهٔ آمریکا و اسرائیل به ایران، اصول اخلاقی شناخته‌شده و مورد قبول جامعهٔ بین‌الملل تا چه اندازه رعایت شد؟ آمریکا و اسرائیل، به‌عنوان آغازکنندگان عملیات، تا چه میزان به اصول تناسب، تفکیک اهداف نظامی و غیرنظامی و دیگر ملاحظات انسانی پایبند بودند؟

در این زمینه باید میان سه سطح تحلیل تفکیک کرد؛ مشروعیت آغاز جنگ، مشروعیت هر حملهٔ مشخص، و مسئولیت احتمالی اشخاص یا دولت‌ها. ارزیابی نهایی هر حمله نیازمند تحقیق مستقل دربارهٔ ماهیت هدف، اطلاعات موجود هنگام تصمیم‌گیری، نوع و قدرت تخریبی سلاح، گزینه‌های جایگزین و خسارات قابل پیش‌بینی است. بااین‌حال، داده‌های موجود تا ۲۹ اوت ۲۰۲۶، زمینه‌ای بسیار جدی برای بررسی نقض قواعد مربوط به توسل به زور و حقوق بین‌الملل بشردوستانه ایجاد کرده‌اند.

در مورد اول، یعنی «مشروعیت آغاز جنگ»، در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶، ایالات متحده و اسرائیل حملات هماهنگ و گسترده‌ای را علیه ایران آغاز کردند. دبیرکل سازمان ملل متحد همان روز در شورای امنیت یادآور شد که منشور ملل متحد، توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت‌ها را منع کرده است. ایالات متحده در نامهٔ رسمی خود به شورای امنیت اعلام کرد که عملیاتش بر اساس مادهٔ ۵۱ منشور و در چارچوب دفاع مشروع انجام شده است. اما صرف استناد به مادهٔ ۵۱ منشور ملل متحد، موجب قانونی شدن خودکار عملیات نمی‌شود. دولتی که به دفاع مشروع استناد می‌کند باید وجود حملهٔ مسلحانه یا دست‌کم تهدیدی واقعاً قریب‌الوقوع و همچنین رعایت معیارهای ضرورت و تناسب را ثابت کند.

از دیدگاه ایران، مسئلهٔ بنیادین این است که یک دولت مستقل و عضو سازمان ملل، در حالی هدف حمله قرار گرفت که اختلافات مربوط به برنامهٔ هسته‌ای و مسائل امنیتی آن هنوز می‌توانست از مسیر مذاکره، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازوکارهای دیپلماتیک دیگر پیگیری شود. هیچ دولتی نمی‌تواند صرفاً بر اساس ارزیابی یک‌جانبهٔ خود دربارهٔ نیات آیندهٔ یک کشور، حق حاکمیت و تمامیت ارضی آن را نادیده بگیرد.

در نخستین روز جنگ، چندین شهر ایران، از جمله تهران، اصفهان، قم، شهریار، تبریز و میناب، در معرض حمله قرار گرفتند. استفاده از تسلیحات انفجاری سنگین در مناطق پرجمعیت، به دلیل شعاع تخریب، موج انفجار، آوار و آثار ثانویهٔ آن، همواره خطر بسیار بالایی برای غیرنظامیان ایجاد

می‌کند. حمله به مدرسهٔ ابتدایی میناب یکی از جدی‌ترین نمونه‌های مطرح‌شده است. بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر، حملهٔ نیروهای آمریکایی به این مدرسه بیش از ۱۶۰ کشته برجای گذاشت که بسیاری از آنان دانش‌آموز بودند. چنین واقعه‌ای صرفاً یک «خسارت جانبی» عادی تلقی نمی‌شود و مستلزم تحقیقی مستقل، شفاف و قابل اعتماد دربارهٔ فرایند انتخاب هدف، اطلاعات مورد استفاده و نوع سلاح به‌کاررفته است. اگر مدرسه‌ای مستقیماً هدف قرار گرفته باشد، نقض اصل تفکیک مطرح می‌شود. اما اگر هدف نظامی دیگری در نزدیکی مدرسه قرار داشته باشد، همچنان باید بررسی شود که آیا خسارات قابل پیش‌بینی به کودکان و کارکنان مدرسه نسبت به مزیت نظامی مورد انتظار بیش از حد بوده و آیا امکان لغو حمله، تغییر زمان آن یا استفاده از وسیله‌ای کم‌خطرتر وجود داشته است.

حمله به زیرساخت‌ها و آثار تجمعی آن، بعد دیگری است که از این منظر باید مورد بررسی قرار گیرد. در جنگ‌های معاصر، برخی دولت‌ها می‌کوشند نیروگاه‌ها، پالایشگاه‌ها، شبکه‌های ارتباطی، پل‌ها و تأسیسات انرژی را با عنوان «زیرساخت دوگانه» معرفی کنند. اما «دوگانه بودن» یک زیرساخت، آن را به‌طور خودکار به هدف نظامی تبدیل نمی‌کند. برای مشروع بودن حمله، زیرساخت مورد نظر باید در شرایط مشخص همان زمان، مشارکت مؤثری در عملیات نظامی داشته باشد و نابودی یا از کار انداختن آن، مزیت نظامی مستقیم و مشخصی ایجاد کند. تأثیرات غیرمستقیم و بلندمدت حمله مانند قطع برق بیمارستان‌ها، اختلال در آب‌رسانی، کاهش تولید غذا، اختلال در تأمین دارو و آسیب‌های زیست‌محیطی نیز باید در محاسبهٔ تناسب وارد شوند. دیده‌بان حقوق بشر در آوریل ۲۰۲۶ حملات انجام گرفته به زیرساخت‌های انرژی ایران را از منظر حقوق جنگ بررسی کرد و هشدار داد که برخی از این حملات، با توجه به آسیب‌های گستردهٔ غیرنظامی و زیست‌محیطی، ممکن است در شمار حملات غیرقانونی یا حتی جنایات جنگی قرار گیرند. در ۲۴ ژوئیه ۲۰۲۶ نیز این سازمان نسبت به تهدید ایران از سوی آمریکا به «حملهٔ گسترده» و هدف قرار دادن نیروگاه‌ها و همچنین تهدیدهای متقابل ایران علیه زیرساخت‌های غیرنظامی هشدار داد. بنابراین، برای حفظ اعتبار حقوقی و اخلاقی تحلیل، باید تأکید کرد که ممنوعیت حمله به غیرنظامیان برای همه طرف‌ها الزام‌آور است. حق دفاع مشروع، در صورت احراز شرایط آن، به ایران اجازهٔ حملهٔ بی‌تمایز یا نامتناسب به مردم کشورهای دیگر را نمی‌دهد.

نکتهٔ چهارمی که باید مورد بررسی قرار گیرد، دفاع مشروع و حدود پاسخ ایران است. ایران، به‌عنوان کشوری که سرزمینش مورد حمله قرار گرفته است، اصولاً می‌تواند به مادهٔ ۵۱ منشور استناد کند. اما دفاع مشروع نیز محدود به معیارهای ضرورت و تناسب است. تناسب در دفاع مشروع با تناسب در حقوق بشردوستانه یکسان نیست. در سطح دفاع مشروع، باید بررسی شود که

دامنهٔ پاسخ برای متوقف کردن حمله و دفع تهدید ضروری بوده است یا خیر. در سطح حقوق بشردوستانه، ایران نیز در هر عملیات خود نیز باید میان اهداف نظامی و غیرنظامی تفکیک قائل و از حملات بی‌تمایز یا نامتناسب خودداری کند.

بر اساس اطلاعات موجود، نمی‌توان بدون تحقیق مستقل دربارهٔ همه عملیات‌ها حکم قطعی صادر کرد، اما شواهد کنونی، به‌ویژه درباره حمله به مدرسهٔ میناب، مناطق مسکونی و زیرساخت‌های انرژی، پرسش‌هایی بسیار جدی را دربارهٔ رعایت اصول تفکیک، تناسب و احتیاط از سوی آمریکا و اسرائیل ایجاد می‌کند.

هنگامی که جنگ از مراکز نظامی مشخص فراتر می‌رود و شهرها، مدارس، زیرساخت‌های انرژی و محیط زندگی میلیون‌ها انسان را در بر می‌گیرد، فاصلهٔ میان «عملیات علیه توان نظامی یک دولت» و «جنگ علیه یک ملت» به‌شدت کاهش می‌یابد. این همان نقطه‌ای است که دفاع از حاکمیت ملی ایران با دفاع از اصول جهانی حقوق بشردوستانه به یکدیگر پیوند می‌خورند.

پاسخ و واکنش دولت‌ها و نخبگان غربی به نقض این اصول از سوی آمریکا و اسرائیل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

واکنش غرب را نمی‌توان کاملاً یکپارچه دانست. میان دولت‌ها، نهادهای اروپایی، دانشگاهیان، رسانه‌ها و سازمان‌های حقوق بشری تفاوت‌هایی وجود داشت. بااین‌حال، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های واکنش رسمی غرب، عدم تقارن در زبان محکومیت بود. در بیانیهٔ ۲۸ فوریه ۲۰۲۶، رهبران فرانسه، آلمان و بریتانیا اعلام کردند که در عملیات اولیهٔ آمریکا و اسرائیل مشارکت نداشته‌اند و بر ضرورت حفاظت از غیرنظامیان تأکید کردند. اما در بیانیه‌های بعدی، حملات ایران با عباراتی بسیار صریح‌تر، از جمله «بی‌تمایز» و «نامتناسب»، محکوم شد. اتحادیهٔ اروپا نیز از همهٔ طرف‌ها خواست حداکثر خویشتن‌داری را رعایت، از غیرنظامیان حفاظت کنند و به حقوق بین‌الملل احترام بگذارند، اما در محکوم کردن پاسخ ایران، زبان روشن‌تر و شدیدتری به کار گرفت. این تفاوت در واژگان سیاسی، از نظر حقوقی و اخلاقی قابل توجه است. هنگامی که بحث در موردِ حفاظت از غیرنظامیان یا احترام به حاکمیت دولت‌هاست، باید معیار واحدی دربارهٔ دوست، متحد، رقیب و دشمن اعمال شود. نمی‌توان حملهٔ یک رقیب را «تجاوز» و حملهٔ مشابه یک متحد را صرفاً «عملیات امنیتی» یا «اقدام پیشگیرانه» نامید.

البته در درون جوامع غربی، صداهای منتقد نیز وجود داشت. سازمان‌های حقوق بشری، برخی حقوقدانان، دانشگاهیان، دیپلمات‌های پیشین و بخش‌هایی از رسانه‌ها، مشروعیت جنگ و آثار حملات بر غیرنظامیان را زیر سؤال بردند. این نشان می‌دهد که نباید «غرب» را یک مجموعهٔ

کاملاً همگن دانست. تمایز میان سیاست رسمیِ دولت‌ها و استقلال نسبی جامعهٔ مدنی و نهادهای دانشگاهی ضروری است. بااین‌حال، مشکل ساختاری همچنان باقی است؛ بخشی از نخبگان سیاسی و رسانه‌ای غرب، از همان ابتدا چارچوب روایی واشنگتن و تل‌آویو را در مورد جنگ پذیرفتند. مفاهیمی مانند «تهدید قریب‌الوقوع»، «حملهٔ دقیق»، «هدف مشروع» و «دفاع از امنیت منطقه» گاه بدون بررسی مستقل تکرار شدند. در مقابل، پاسخ ایران اغلب پیش از بررسی هدف، نوع سلاح و شرایط حمله، «بی‌تمایز» توصیف شد. این عدم تقارن روایی، نه‌تنها بر افکار عمومی، بلکه بر مشروعیت سیاسی و حقوقی طرف‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. اعتبار اخلاقی نظم بین‌المللی به اجرای برابر قواعد بستگی دارد. اگر نقض یک اصل از سوی دشمن با شدیدترین واژگان محکوم شود، اما همان اصل هنگام اقدام یک متحد با سکوت، ابهام یا توجیه سیاسی مواجه گردد، قاعدهٔ حقوقی به‌تدریج از «قاعدهٔ عمومی» به «ابزار اعمال قدرت» تبدیل خواهد شد.

اقدامات آمریکا و اسرائیل در جریان حمله به ایران و نحوهٔ مواجهه دولت‌ها، نخبگان و رسانه‌های غربی با آن، چه پیامدهایی برای قواعد اخلاقی حاکم بر جنگ در نظام بین‌الملل خواهد داشت؟

مهم‌ترین پیامد، تنها خسارات یک جنگ مشخص نیست، بلکه فرسایش هنجارهایی است که برای محدود کردن جنگ و قدرت نظامی ایجاد شده‌اند. نخستین پیامد این اقدامات، عادی شدن جنگ پیشگیرانه است. اگر قدرت‌های بزرگ بتوانند بر اساس ارزیابی یک‌جانبه درباره تهدیدهای آینده به دولت دیگری حمله کنند، اصل ممنوعیت توسل به زور به‌تدریج محتوای عملی خود را از دست خواهد داد. این سابقه فقط برای ایران خطرناک نیست. بسیاری از کشورهای متوسط و کوچک ممکن است در آینده با همین استدلال هدف حمله قرار گیرند. قدرت‌های رقیب غرب نیز خواهند توانست برای توجیه عملیات خود به همین سابقه استناد کنند. قاعده‌ای که برای یک کشور استثنا ایجاد کند، دیر یا زود توسط دیگران نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

دومین اثر این حملات، کاهش آستانهٔ حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی است. عادی شدن حمله به نیروگاه‌ها، پل‌ها، پالایشگاه‌ها، شبکه‌های ارتباطی و تأسیسات خدماتی می‌تواند مفهوم «هدف نظامی» را به‌طور خطرناکی گسترش دهد. زیرساخت انرژی تنها یک ساختمان صنعتی نیست، بلکه سلامت بیمارستان‌ها، آب آشامیدنی، نگهداری مواد غذایی، حمل‌ونقل و زندگی روزمرهٔ میلیون‌ها نفر به آن وابسته است. ازاین‌رو، آثار تجمعی و بلندمدت تخریب زیرساخت‌ها باید در ارزیابی تناسب لحاظ شود.

تضعیف اعتماد کشورهای جنوب جهانی به حقوق بین‌الملل، اثر دیگر این حملات است. بخش مهمی از بحران نظم بین‌المللی معاصر از این تصور ناشی می‌شود که قواعد دربارهٔ برخی کشورها با سخت‌گیری اجرا می‌شوند و دربارهٔ برخی دیگر انعطاف‌پذیرند. این احساس، صرف‌نظر از میزان صحت آن در هر پرونده، پیامد ژئوپلیتیکی واقعی دارد. دولت‌ها به جای اعتماد به شورای امنیت و نهادهای چندجانبه، بیشتر به بازدارندگی نظامی، اتحادهای منطقه‌ای و افزایش توان راهبردی متوسل خواهند شد.

اثر چهارم این حملات را می‌توان تضعیف شورای امنیت دانست. فلج شدن شورای امنیت در برابر جنگ میان دولت‌ها، این پیام را منتقل می‌کند که امنیت نه از طریق حقوق، بلکه صرفاً از طریق قدرت تضمین می‌شود. حق وتو باعث شده است که واکنش شورای امنیت در بسیاری از بحران‌ها تابع روابط میان اعضای دائم باشد. این وضعیت، اصل برابری حاکمیتی دولت‌ها را تضعیف می‌کند و کشورهای غیرعضو دائم را به این نتیجه می‌رساند که سرنوشت امنیتی آنان می‌تواند قربانی رقابت قدرت‌های بزرگ شود.

پنجمین اثر این حملات را می‌توان افزایش خطر اشاعهٔ تسلیحات راهبردی دانست. اگر کشوری که تحت فشار، تحریم و تهدید نظامی قرار دارد به این نتیجه برسد که حقوق بین‌الملل قادر به تأمین امنیت آن نیست، انگیزهٔ آن برای دستیابی به ابزارهای بازدارندگی بیشتر خواهد شد. بدین ترتیب، جنگی که با ادعای جلوگیری از اشاعهٔ تسلیحات آغاز می‌شود، ممکن است در عمل انگیزهٔ اشاعه را در سراسر جهان افزایش دهد. کشورهای دیگر از خود خواهند پرسید که آیا نداشتن بازدارندگی قوی، آنان را در برابر حمله آسیب‌پذیرتر نمی‌کند.

تغییر وجدان عمومی در برخورد با جنگ، ششمین پیامدی است که به آن اشاره می‌کنم. شاید عمیق‌ترین خطر حاصل از این جنگ، عادی شدن تصاویر تخریب شهرها، مرگ کودکان و نابودی زیرساخت‌ها باشد. اگر این تصاویر به بخشی عادی از اخبار روزانه تبدیل شوند، جامعهٔ بین‌المللی ممکن است حساسیت خود را نسبت به خشونتی که زمانی تحمل‌ناپذیر تلقی می‌شد، از دست بدهد.

در چنین وضعیتی، ما تنها با نقض قواعد جنگ مواجه نیستیم، بلکه با «تنزل اخلاق جنگ» نیز روبه‌روایم، یعنی شرایطی که در آن قدرت‌های مسلط نه‌فقط نتایج جنگ، بلکه تعریف مشروعیت و حق و باطل را نیز تعیین می‌کنند.

چگونه می‌توان به تقویت مجدد اصول اخلاقی حاکم بر جنگ در نظام بین‌الملل کمک کرد؟ سهم دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، رسانه‌ها و جامعهٔ علمی چیست؟

نخستین شرط بازسازی اخلاق جنگ، بازگرداندن اصل ساده اما دشوارِ برابری در اجرای قواعد است. قانون زمانی معتبر است که برای دوست و دشمن یکسان باشد.

در مورد وظیفهٔ دولت‌ها، آنان باید تعهدات ناشی از کنوانسیون‌های ژنو و حقوق عرفی بشردوستانه را در دکترین نظامی، آموزش نیروهای مسلح و فرایند تصمیم‌گیری عملیاتی خود وارد کنند. صادرات سلاح و کمک نظامی نیز باید در مواردی که خطر جدیِ استفاده از آن‌ها برای نقض حقوق بشردوستانه وجود دارد، متوقف شود یا مورد بازبینی قرار گیرد. دولت تأمین‌کنندهٔ سلاح نمی‌تواند کاملاً نسبت به نحوهٔ استفادهٔ قابل پیش‌بینی از آن بی‌اعتنا باشد.

متحد بودن با یک دولت نباید مانع نقد حقوقی اقدامات آن شود. پایبندی به حقوق بین‌الملل دقیقاً زمانی معنا پیدا می‌کند که اجرای آن از نظر سیاسی دشوار باشد.

در مورد نقش سازمان ملل متحد نیز شورای امنیت باید بتواند بدون توجه به هویت خاطی، نقض صلح و حقوق بشردوستانه را از سوی او بررسی کند. مشکل ساختاری حق وتو همچنان یکی از بزرگ‌ترین موانع اجرای بی‌طرفانهٔ نظام امنیت جمعی است. در مواردی که شورای امنیت فلج می‌شود، مجمع عمومی، دیوان بین‌المللی دادگستری، شورای حقوق بشر و سازوکارهای حقیقت‌یاب باید نقش فعال‌تری بر عهده گیرند. تشکیل هیئت‌های مستقل تحقیق دربارهٔ حمله به غیرنظامیان، می‌تواند از تبدیل روایت دولت‌های درگیر به تنها منبع حقیقت جلوگیری کند.

در مورد نقش نهادهای قضایی نیز نباید اجازه داد مصونیت سیاسی جایگزین مسئولیت حقوقی شود. اصل مسئولیت کیفری فردی در قبال جنایات جنگی، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای حقوق بین‌الملل در قرن بیستم است. مقام سیاسی یا نظامی، صرف‌نظر از تابعیت، قدرت یا جایگاه کشورش، نباید خارج از قلمرو پاسخ‌گویی تلقی شود. البته مسئولیت کیفری باید بر اساس دلایل معتبر، تحقیقات مستقل و دادرسی منصفانه اثبات شود، نه بر پایهٔ تبلیغات سیاسی.

رسانه‌ها نیز مسئولیتی کمتر از دولت‌ها ندارند. نخستین وظیفهٔ رسانه آن است که واژگان حقوقی را قربانی زبان تبلیغاتی نکند. اصطلاحاتی مانند «حملهٔ دقیق»، «هدف مشروع»، «دفاع مشروع»، «خسارت جانبی» یا «حملهٔ پیشگیرانه» نباید صرفاً به دلیل استفاده یک دولت، بدون بررسی مستقل تکرار شوند.

رسانه باید درباره حملهٔ یک متحد همان پرسش‌هایی را مطرح کند که درباره حملهٔ یک دشمن مطرح می‌کند:

هدف دقیق چه بوده است؟

چه تعداد غیرنظامی کشته یا مجروح شده‌اند؟

آیا هدف واقعاً ماهیت نظامی داشته است؟

چه اطلاعاتی پیش از حمله در اختیار تصمیم‌گیرندگان بوده است؟

آیا روش دیگری با خسارات کمتر وجود داشته است؟

آیا آثار غیرمستقیم و بلندمدت حمله ارزیابی شده‌اند؟

اگر رسانه این وظیفه را کنار بگذارد، از ناظر قدرت به بخشی از سازوکار مشروعیت‌بخشی به جنگ تبدیل خواهد شد.

در مورد نقش دانشگاه‌ها، حقوقدانان، اندیشکده‌ها و نخبگان فکری نیز، آنان باید استقلال معرفتی خود را حفظ کنند. حقوقدان نمی‌تواند تعریف تجاوز، دفاع مشروع یا جنایت جنگی را بر اساس هویت کشورها تغییر دهد. در حقوق بین‌الملل، اصول یا جهانی‌اند و یا وجود ندارند.

مسئلهٔ اساسی جهان امروز کمبود قواعد نیست. مجموعهٔ گسترده‌ای از معاهدات، قواعد عرفی و نهادهای حقوقی وجود دارد. بحران اصلی، فاصله میان هنجار و قدرت است. حملهٔ آمریکا و اسرائیل به ایران، افزون بر پیامدهای انسانی و راهبردی آن، آزمونی برای اعتبار اصل حاکمیت دولت‌ها، ممنوعیت توسل به زور و جهانی بودن حقوق بین‌الملل بود. اگر این قواعد تنها علیه کشورهای ضعیف قابل اجرا باشند، دولت‌ها به این نتیجه خواهند رسید که امنیت واقعی نه از پایبندی به قانون، بلکه صرفاً از افزایش قدرت نظامی حاصل می‌شود.

اخلاق جنگ را نمی‌توان صرفاً با تصویب یک کنوانسیون جدید نجات داد. احیای آن نیازمند سه اصل بنیادین است: جهانی بودن قواعد، برابری در اجرای آن‌ها و پاسخ‌گویی بدون استثنا. در غیر این صورت، نظام بین‌المللی از نظمی ـ هرچند ناقص ـ مبتنی بر قواعد، به سوی نظمی حرکت خواهد کرد که در آن قدرت، نه‌فقط تعیین‌کنندهٔ نتایج جنگ، بلکه تعیین‌کنندهٔ تعریف «حق» و «باطل» نیز باشد. این شاید خطرناک‌ترین شکل تنزل اخلاقی در روابط بین‌الملل معاصر باشد.